عيد سعيد وكل عام وانتم بخير

صوت الشعب

السنة الأولى، العدد الخامس، آذار (مارس) ٢٠٠١ - ١٥٠ تومان

مستشار مهاجراني في مركز حوار الثقافات ورئيس مكتب الصداقة المصرية - الأيرانية سيزور الأهواز قريباً

ص ٢

أول فلسطيني عربي في حكومة اسرائيل؛ بعض الفلسطينيون يرفضون بَشدة هذا الأتجاه وسميح القاسم يؤيده

ص ٢

الحركة الشوفينية العمياءِ تتابع برنامج كبح الشعوب الأيرانية

ص ٢

بقلم الدكتور محمود شكيب الأنصاري

أهداف الترجمه بين العربية والفارسية ودعواعيها في إيران

ص ٥

مظفر النواب و ساعات الترّقب في مطار طهران

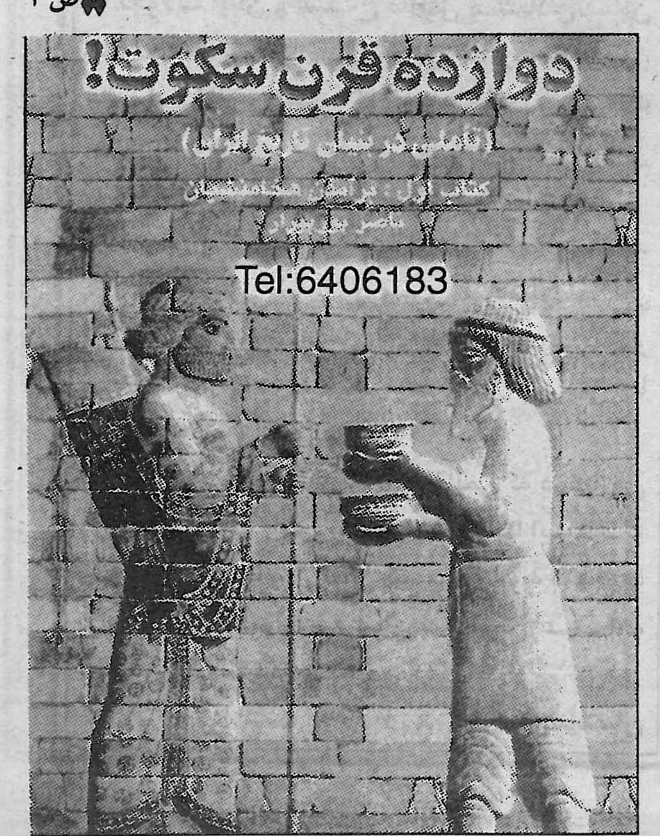
ص ٣

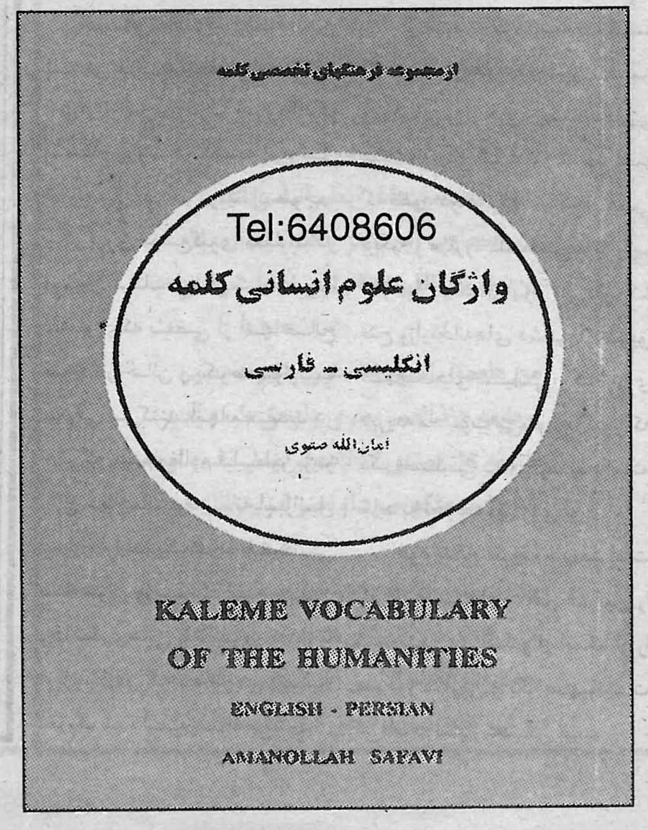
ضرب المرأة: هل يحل الخلافات الزوجية؟

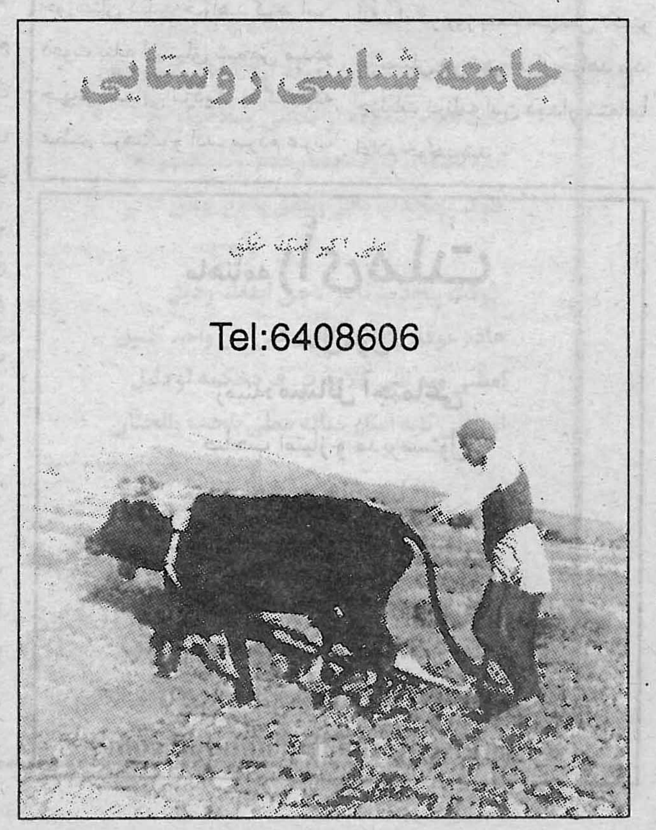
ص ٩

الِحرف العربية من خلال الشعر الجاهلي

ص ٣







شوونیست‌های افراطی برنامه سرکوب اقوام ایرانی را دنبال می‌کنند

یک‌بار دیگر شوونیست‌های افراطی تحت لوای وحدت ملّی و یکپارچگی کشور برنامه‌های سرکوب اقوام ایرانی را دنبال می‌کنند. با بررسی فعالیت‌های چندماههٔ اخیر این گروه و تجزیه و تحلیل مقاله‌ها، نوشته‌ها و نامه‌های آنها این موضوع کاملاً آشکار می‌شود. اگرچه اقوام ایرانی برخلاف آنچه که این افراد تبلیغ می‌کنند، نه فقط ضد وحدت ملی و یکپارچگی کشور نیستند، بلکه بیش از «مدعیان میهن‌دوستی» در این راه جانفشانی کردند، اما به‌نظر می‌رسد با تبلیغات همه‌جانبه‌ای که گروه‌های به اصطلاح ملی‌گرا با حمایت دوستان سنتی خود در خارج انجام می‌دهند، تا حدودی توانسته‌اند نگرش بعضی از مسئولین را با پدیده اقوام ایرانی منفی‌گرایانه نمایند. آقای ورجاوند با نوشتن نامه برای رئیس‌جمهور به صراحت خواهان شکل‌گیری برنامه‌های حکومت پهلوی برای سرکوب اقوام ایرانی، هویت‌زدایی آنها و تحمیل فرهنگی بر آنها شده است.

ایرج افشار سیستانی یکی دیگر از شوونیست‌های افراطی که ضدیت فالانژانه وی با مردم عرب بر کسی پوشیده نیست، خواهان تقسیم نژادی ملت ایران شده است، به‌طوری‌که مردم ایران را به دو دسته نژاد آریایی و نژاد غیرآریایی تقسیم می‌کند و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که غیرآریایی‌ها فاقد هرگونه حقوق شهروندی می‌باشند و باید به‌شدت با آنها برخورد کرد. از طرف دیگر نشریه مطالعات ملی بدون هیچ‌گونه استناد علمی و تاریخی به عریان‌سازی هویت مردم عرب خوزستان می‌پردازد و آنها را «ایرانی‌های عرب‌شده» می‌نامد.

با این همه چه برنامه‌های پهلوی‌گرایانه آقای ورجاوند، چه برنامه تقسیم نژادی آقای ایرج افشار سیستانی و چه نگاه تیترسازانه جدید نشریه مطالعات ملّی، واقعیت موجود جامعه امروز ایران را عوض نمی‌کند. آنچه که امروز می‌تواند مشکلات ما را حل نماید، برنامه‌های حکومت پهلوی، تقسیم نژادی و یا تیتر زدن بر مردم نیست، بلکه پذیرش تنوع و تکثر ملت ایران و حرکت در چهارچوب قانون اساسی در سایه اسلام وحدت‌بخش است، موضوعی که رژیم شاه با آن عظمت پوشالی خود نتوانست آنرا درک کند و به‌همین دلیل به اسفل‌السافلین رفت.

سرمقاله

اندیشه خاتمی

بعد از مدت‌ها انتظار، سیدمحمد خاتمی گزارش مفصلی از فعالیت‌ها، عملکردها و موانع موجود در دورهٔ سه ساله ریاست جمهوری خود، به نمایندگان مردم ارائه کرد.

این گزارش را می‌توان به اندیشهٔ خاتمی بر سه محور مردم، قانون اساسی و دشواری‌های دوران گذر تعبیر کرد. سه موضوعی که در همه حال فکر و عمل خاتمی را به خود مشغول کرده است. بنیان اولیه تفکر خاتمی مردم هستند، به‌طوری‌که صد و هفت‌بار واژه‌های ملت و مردم را در سخنرانی خود به‌کار برد. از نظر خاتمی مردم ایران از هر قوم و مذهبی که باشند، شریف هستند و حق پرسشگری، دادخواهی و نظارت بر اعمال حاکمان را دارند. در این سخنرانی اگرچه خاتمی مستقیماً به اقوام ایرانی و حقوق آنها اشاره‌ای نکرد، اما مانعی نیز برای احقاق حق آنها قرار نداد. در دیدگاه خاتمی همه مردم ایران با هم برابر هستند و از حقوق یکسان برخوردارند و قوم یا مذهب عامل برتری یا تمایز میان آنها نیست.

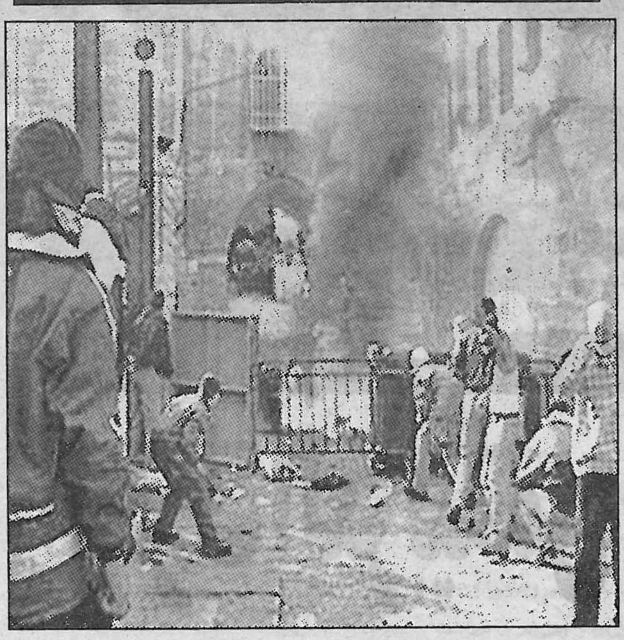
همچنین بیست و چهار بار واژه قانون اساسی از زبان خاتمی جاری شد. در نظر وی قانون اساسی وسیله‌ای محکم و میثاقی بزرگ که اجرای آن می‌تواند به تبعیض‌ها و نابرابری‌ها پایان دهد. تاریخ ایران، تاریخ بی‌قانونی‌هاست و روی‌آوری ملت بزرگ ایران به سوی قانون اساسی در دوران معاصر را از بزرگترین دستاوردهای دوم خرداد تلقی نمود. از زاویه‌ای دیگر مشکلات اقتصادی در دیدگاه خاتمی، در این گزارش، بزرگترین آفت انقلاب محسوب می‌شود که در سایه آن مجاهدت‌ها و رشادت‌های ملت بزرگ ایران برای غلبه بر نابسامانی‌های جامعه کم‌فروغ شده است، با این وجود دولت وی هم تا حدودی توانسته است، فشارها را کاهش دهد. این گزارش نشان می‌دهد که هرکس دیگری که به‌جای خاتمی بود نمی‌توانست بهتر از این در زمینه اقتصادی عمل کند.

در مجموع این گزارش نشان می‌دهد که: ۱) خاتمی فردی صادق است و هیچ قدرتی نمی‌تواند این صداقت را از او بگیرد ۲) نگرش جامع و علمی نسبت به تحولات ایران و استنتاج منطقی و عقلانی بدون اینکه فرد یا گروه خاصی را معرفی کند از شاخص‌های عمده این گزارش است. ۳) انتخاب مردم و رأی ملت بهترین جهت‌گیری نظام می‌تواند باشد و قانون اساسی بهترین وسیله تنظیم روابط اجتماعی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملت بزرگ ایران است. ۴) مشکل‌سازان جامعه نیروی‌های غیردموکراتیک از یک طرف و شوونیست‌های افراطی از طرف دیگر می‌باشند که هر دو به شکلی خواهان جدایی یا رویارویی دین و آزادی هستند.

این خلاصه‌ای بود از اندیشه خاتمی که در گزارش وی به‌ملت بزرگ ایران بیان شد، اما با این همه اندیشه خاتمی خالی از نقص نیست و چگونه به فعلیت درآوردن آن همواره به‌عنوان بزرگترین عیب آن، همچنان باقی مانده است.

■ حسن هاشمیان

اولین وزیر فلسطینی در کابینه اسرائیل



«صالح طریف» نخستین شخص عرب فلسطینی محسوب می‌گردد که از طرف حزب کارگر به‌مقام وزارت در کابینه اسرائیل دست می‌یابد. این رویداد موجب شکل‌گیری موضع‌گیری متفاوت در میان فلسطینیان شده است، به‌طوری‌که بعضی از آنها صالح طریف را خائن و یک صهیونیست معرفی می‌کنند. آنها معتقدند در حالی‌که مردم مظلوم فلسطین زیر آماج تهاجمات وحشیانه اسرائیل قرار دارند، یک عرب فلسطینی به‌عنوان وزیر کابینه چنین وحشیگری‌هایی را تایید می‌کند و با آریل شارون که به «آریل قصاب» معروف شده است، همراه می‌شود.

از طرف دیگر سمیح القاسم شاعر معروف فلسطینی چنین رویکردی را از جانب یک فلسطینی مثبت ارزیابی می‌کند و معتقد است که نفوذ در کابینه اسرائیل نوعی دیگر از مبارزه فلسطینی‌ها با رژیم اسرائیل است. او ابراز می‌دارد که فتح وزارتخانه‌های دشمن از طریق فعالیت‌های سیاسی، یک آرزوی دیرینه محسوب می‌شود و اکنون که یک فلسطینی به آن رسیده است، نباید به تخریب وی روی آورد.

خود صالح طریف معتقد است که فلسطینی‌های داخل اسرائیل را نمایندگی می‌کند و از اینکه او را مزدور شارون و یک صهیونیست می‌نامند، بسیار عصبانی است.

مشاور مرکز گفتگوی تمدن‌ها و رئیس دفتر دوستی ایران و مصر به خوزستان می آید

آقای محمدصادق حسینی مشاور دکتر مهاجرانی در مرکز گفتگوی تمدن‌ها و رئیس دفتر دوستی ایران و مصر بنابه دعوت سیدعلی عدنانی به‌زودی از خوزستان دیدن خواهد کرد. این دعوت بنابه اشتیاق شخص مدعو جهت آشنایی نزدیک با گنجینه عظیم فرهنگ و ادب مردم عرب خوزستان و تجلیل از حماسه‌ها و رشادت‌های آنان در دفاع از کلمهٔ حق در روزهای ۱۶ و ۱۷ فروردین صورت می‌گیرد. بنابه اطلاع واصله آقای محمدصادق حسینی در روز نخست به خرمشهر خواهد رفت و آنگاه در روز بعد مهمان دکتر هاشمیان در شهر اهواز خواهد بود. جزئیات برنامه این دیدار متعاقباً اعلام خواهد شد.

ماهنامه رأی ملت
سال اول
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
تهران ـ صندوق پستی ۱۷۸-۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۰۷۷۷۲۴-۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

ساعات طولانی انتظار در فرودگاه تهران برای مظفرالنواب جهت دیدار با مردم خوزستان

در یک روز سرد زمستانی و در زمانی‌که مردم عرب خوزستان برای دیدار با شاعر بزرگ خود لحظه‌شماری می‌کردند، مظفرالنواب هشت ساعت تمام، از شش صبح تا دو بعد ازظهر در فرودگاه مهرآباد به انتظار نشست تا بلکه بتواند بعد از ۳۸ سال، یک‌بار دیگر مردمی که او آنها را «وفادارترین» انسان‌ها توصیف کرده است، ملاقات کند. اگرچه از اولین دیدار وی از خوزستان زمان زیادی سپری گشته بود، اما او همانند یک تصویر شفاف تمام جزئیات آن را به‌خاطر داشت. پناه یافتن در یک خانواده کشاورز خرمشهری بعد از فرار وی از عراق، میهمان‌نوازی‌های مردم منطقه و سپس انتقال وی به تهران و زندگی در محله تهران‌نو، آغاز یک دگرگونی عظیم در زندگی این شاعر بود. اما این‌بار انگار که بخت با او و مردم خوزستان یار نبود که یک بار دیگر همدیگر را ملاقات نمایند، زیرا ریزش سنگین اولین برف زمستانی همه پروازها را ملغی ساخته بود و ما در حالی‌که به گزارش‌های گوینده اطلاعات پرواز فرودگاه درباره اعلام سلسله‌وار الغاء پروازها گوش فرا می‌دادیم، او خاطرات خود را برای حاضرین مرور می‌کرد و جمع دوستان به انتظار نشسته را با تازه‌ترین اشعار خود مزین می‌کرد:

سبحانك كل الاشياء رضيت سوى الذل
ويوضع قلبى في قفص في بيت السلطان
ورضيت نصيبى في الدنيا كنصيب الطير
لكن سبحانك حتى الطير لها اوطان
وتعود اليها وانا مازلت اطير
فهذا الوطن الممتد من البحرالى البحر
سجون متلاصقة سجان يمسك سجان

در حاشیهٔ سفر مظفرالنواب به خوزستان

□ خبر سفر مظفرالنواب به خوزستان، چنان با سرعت بالایی در سطح استان پیچید که موجب شد تلفن‌های بی‌شماری درباره چگونگی مسافرت وی از دورترین نقاط خوزستان، مانند هندیجان و قصبه به نشریه صوت‌الشعب سرازیر گردد.

□ با وجود اینکه تبلیغات چندانی درباره این سفر صورت نگرفته بود، اما سیل کاروان‌های مشتاق از سرتاسر استان و خارج از آن به‌سوی حسینیه عدناني در خرمشهر (محل برگزاری مراسم روز نخست) سرازیر شده بود.

□ برنامه سفر مظفرالنواب دو روز متوالی را در برمی‌گرفت. روز نخست در شهر خرمشهر و روز دوم در منزل مدیرمسئول نشریه صوت‌الشعب در اهواز تنظیم شده بود. علت این‌کار بیماری مظفرالنواب بود که با خواست وی برنامه ابتدا در خرمشهر برگزار می‌شد و در روز دوم بعد از برگزاری مراسم در شهر اهواز، برگشت وی به تهران صورت می‌گرفت.

□ همراهان مظفرالنواب در فرودگاه به‌غیر از شعرای فلسطین، سمیر پورجزایری، محمدصادق حسینی و حسن هاشمیان بودند که وجود افراد دیگر تکذیب می‌گردد.

لیش ضاع الصدگ!

○ عظيم ابن اعبيد آلبوخنفر ـ شادگان

ليش ضاع الصدگ عنده اومابقت راحه او امان
مدرى بينه احنه الوكاحه مدرى من هاذ الزمان

* * *

مدرى بينه احنه الوكاحه او ما نحسب بل امور
مدرى من هاذه وكتنه هل يفر بينه او يدور
اشگدنهه سيد الانام امنل تكبّر ولغرور
اوگال شخص الجهل بالك تگعداوياه ابمچان

* * *

گال شخص الجهل عوفه اولا تَخلى لك رفيج
بالك ابيومٍ تشوفه او تمشى وياه ابطريج
ايعوفك اوّل مايصادف رعده لولمعت بريج
كلوكت بلچذب نادر ولفعل يطلع جبان

* * *

كلوكت بلچذب نادر لاچن ابفعله رذيل
هاذه عوفه اولا تمرله ومشى وى واحد اصيل
امشى ويّه اللى كلامه بى فردحكمه او دليل
او خالى گلبه امنل خباثه مملى بلحب والحنان

* * *

خالى گلبه امنل خباثه او خالى من كل الدجل
بلوفه ولطيب دومه ينضرب بيه المثل
يخى شتفيد الندامه لوگرب ويّه الاجل
ولمشاكل كلهه تگضى اوهاذه كله امتحان

* * *

ولمشاكل كلهه تگضى ولعمر يگضى او يروح
تبقه بس الزينه عدنه او ينعرف گلب السموح
خلى گلبك دوم صافى او كلوكت طبعك نصوح
او عوف هل خصله القبيحه اشگلت وشگلك فلان

* * *

اخس ورذل خصله عدنه الفتن ولگال اوگلت
اشگد نهيت الناس منهه اشگد كلام اتحملت
اتشوف عنده لحيه بيضه او حاط بچتافه البشت
خيّر الظاهر تشوفه او يطلع الباطن شيطان

* * *

خيّر الظاهر تشوفه وهوه منبع للفساد
قدوة المجتمع هاذه ايعلّم الناس اعتياد
شنو ايجاوب ربه باچر بلگبر يوم المعاد
من هلعمال القبيحه اشلون ندخل للجنان

* * *

من هلعمال القبيحه اشلون باچرنه يصير
او طبعه هاذ العمر جارى ولزمن طبعه يدير
اشويّه خل نمشى ابلطافه او نعمل ابذمه او ضمير
حتّه با چرماكو حيره او نعثر ابزلت اللسان

* * *

حته نمضى ابراحه باچر من صراط المستقيم
لازم انص فى گلبنه او نترك انسان اللئيم
مايشوف الجنّه اِلّا من اتىٰ ابقلبٍ سليم
يا الله كنله انعاهد الحق گبل ليفوت الأوان

ستون طنز

البطران

با شعار می‌رقصد

○ صابر ناظری

قابل توجه کشورهایی که از کمبود متخصص شعار رنج می‌برند، به‌خصوص ملت‌های بنین، بورکینافاسو و جاهای دیگر که به‌دلیل نداشتن شعاردهنده حرفه‌ای تاکنون نتوانسته‌اند مانند مردم خوزستان به سعادت برسند، اینجانب متخصص شعار به‌طور شبانه‌روزی و وقت و بی‌وقت با شرایط زیر خود را به آنها عرضه می‌کنم.

توضیح: علت افزایش زمان شعاردهندگی ما تا سطح شبانه‌روزی و بالا رفتن سرعت آن، حذف تفکر درباره شعارها می‌باشد.

۱) کشورهایی که در بی‌سوادی مطلق به‌سر می‌برند، در اولویت قرار دارند.

این مسأله برای برنامه‌های شعاری بنده بسیار بسیار حیاتی است، زیرا که اگر یک نفر باسواد وجود داشته باشد متوجه می‌شود که من بی‌سواد هستم.

۲) بلادی که دارای «لیان شان‌پو» و «برج سفید» هستند، ارجحیت دارند، زیرا بنده خوب یاد گرفتم که چگونه یک شبه خود را از «لیان شان‌پو» به «برج سفید» برسانم.

۳) کشورهایی که در آنها ضرب‌المثل «به شتر آب شیرین ندهید» وجود ندارد، در درجه اول قرار می‌گیرند، زیرا که اینجانب به آب شیرین خیلی علاقه دارم.

٤) مناطقی که در آنها روزنامه، نشریه و امثال این چیزها وجود ندارد، بسیار مطلوب می‌باشند، زیرا بیشتر شعارهای ما درباره گرفتن مجوز نشریات است. البته برای ادامه حیات شعاری ما ضرورت دارد چنین مجوزهایی هرگز صادر نشود و یا اگر صادر شود فقط به‌نام ما باشد تا بتوانیم در آنها عکس‌های بسیار زیبای خود را برای مردم چاپ کنیم و حس زیبایی‌شناسی آنها را ارضا نماییم.

۵) کشورهایی که نویسنده ندارند، دارای شرایط عالی هستند، زیرا که با نوشتن چند قصه به سبک شاف ماشافیسم و مطرح کردن خود به‌عنوان نویسنده، می‌توانیم سند مالکیت مردم آنجا را به‌نام خودمان بزنیم.

٦) کسانی که می‌توانند محیط‌های دورافتاده و ضعیف فراهم کنند تا در آنجا شعارهای خود را سردهیم، در اولویت قرار می‌گیرند. زیرا که شعار دادن در میان مردم ضعیف و پایین‌تر از خود از نظر روانی شفابخش است و می‌تواند عقده‌های «خودبزرگ‌بینی» ما را درمان کند.

نتیجه‌گیری: فاصله شعار تا واقعیت، از منطقه فقرنشین شلنگ‌آباد اهواز تا خیابان جردن تهران می‌باشد.

الو... صوت الشعب

☎ ٠٢١-٤٠٧٧٧٢٤

- اخوكم عبدالخانی من مدينة الأهواز.

□ من بين كل آمالنا تخرج جريدة شعبية صادقة لاتمول من قبل أيه جهة حكومية وحزبية وهي جريدة صوت الشعب. وباختصار المطلوب من المخلصين مساندة هذه الجريدة العربية النقية وذلك بالاشتراك فيها وتقديم الدعم المالي، كل حسب قدرته فهي جريدة جميع الأهوازيون الشرفاء. راجياً العلى القدير أن يستجيب الأخوه والأخوات هذه الدعوة المخلصة وما احوجنا الى الكلمة الجريئة النقية والهادفة لذلك ان استمرارية وديمومة صوت الشعب هي ضرورة تاريخية.

□ جمال عساكرة ـ الأهواز

الدهر ثگل حملنه يرعلينه
وگبل بعيون عشرة يرعلينه
عفانه اشلون عمل يورعلينه
ابصبرنه احنه انتلاوه ويه الدنيه

□ سيدعدنان الموسوي ـ جامعة دزفول:

يقدم هذا الشعر من أيليا ابوماضي الى صوت الشعب

أي شيءٍ في العيد أهدي اليكِ
يا ملاكي وكُلُ شيءٍ لديك؟
أسواراً؟ أم دملُجاً من نضارِ
لا أحبُ القيود في معصميك
أم خموراً؟ وليس في الارض خمرٌ
كالتي تسكبين من عينيك
أم ورداً؟ والورد أجمله عندي
الذي قد نشقتُ من خديك
أم عقيقاً كمهجتي يتلظى؟
والعقيق الثمين في شفتيك
ليس عندي شيءٍ أعزمن الروح
و روحي مرهونةٌ في يديك

□ سمير صالحی من الأهواز

جريدتي صوت الشعب

* ابطيتي علينا بجديدك وذهبنا نقلب قديمك نستمتع فيه. عسى المانع خير.

□ جمال نيسى من مدينة الأهواز

يا حب نادر في الوجود   ماله بدنيانا مثيل
يا طيبة... و بلا حدود   ماشفت مثلك... مستحيل

□ منصور عساكره ـ شادگان

جفونى الماردتهم ابد يجفون
اشكتر ناديتهم مارضوايجفون
عليهم لاتهلن دمع يجفون
دم هلن على البيهم حميه

□ عمار عبداكريم تاسعى

يوم الذى عانقتك
فى لحظة حب
كنت لم اعلم
انى عانقت الوفا، كله
وبعد تلك الحظه
اصبحت انسانا جديدا.

□ مرتضى القيم ـ شيراز

بحق وفاه اميرالمؤمنين(ع)

ياشيعى ابچي دمه امكان الدمع سايله
من حيث راس الولى من دم قده سايله
وجبرئيل يوم الوصل اورب العرش سايله
عن حيدر الى انولد ابمكه وبرض طيبه
گله يربى على من هل جرح طيبه
هذا الذى اعله الخلك يمطر كرم طيبه
مارجع خاب البحزان شخص الذى سايله

□ نجلا مزرعه ـ الأهواز

صوت الشعب حياك يا صوت اهلنه
يحمل بشاير خير كل عدد منه
صوت الشعب هليت وى هلت العيد
اتصابح البدار و تحن للبعيد

□ حبيب الصباحى ـ الطالب فى كليه القانون ـ الأهواز

الى الأستاد عباس الطائى

اليك يا استادى الجليل
اهدى سلامى كلما رأيت ملبشوراً على اللوح يميل
اهدى سلامى كلما يبدأ طفل رسمه بواحه من النخيل
ويقرأ لكم التى يشتاقه رغم التكلف بالدليل
تقبل الشوق الذى عودته يطيرحباً للخليل
اليك يا أستادى الأمين
فى كل حين وأنا أذكركم
دفاترى تذكركم
والقلم الحبرى فى حقيبتى يذكركم
وكل ما املك فى مكتبتى يذكركم
بالود والحنين
لاتنسى يا استادنا، بأننا لا نحتسى
الأ بدمع القلم الحزين

□ محمدحسن آل طه الداري

صوت الشعب يهلاى فرّح لى گلبي
فرّح جميع اعضاى وسهّل لي دربي
درب المشيته اسنين ودهور مرّه
ويّه الحسن وحسين وامهم الزهرا(س)

○ سعيد خسرج آل صگور

كاس المجد هاذ الوكت بيراق
ولاگلبه على اهل الشرف بيراق
علّه ابساحة الانذال بيراق
ونكّس بيرق البيهم حميه

ضمير ك عل مفاخر دوم وَجهَ
وتحت دلة مضيفك نار وجهَ
كريم الّي عبوس ايكون وَجه
البشاشه اعلى البخيل اتلوك هيه

طرائف و ابتسامات

جنون

الزوجة: ماذا تعمل لومت انا فجأة؟
الزوج: أجن من شدة الحزن.
الزوجه: وهل تتزوج بعدی؟
الزوج: مادمت سأجن فمن غيرالمستبعد أن أتزوج.

وردی

الأول: ماذا حدث بعد افتتاح قناة السويس؟
الثاني: اختلط البحر الأحمر بالبحر الأبيض وصارا البحر الوردي.

سؤال

خلال المتحان شفهي قال المعلم لاحد التلاميذ:
ـ سأطرح عليك سؤالاً واحداً فقط، اذا أجبته أعطيتك الدرجه النهائيه: كم شعره في ذيل الحصان؟
قال التلميذ على الفور: ـ ٨٣٩٤ شعره.
قال المعلم: وكيف عرفت ذلك؟
قال التلميذ: أسف يا أستاد، هذا سؤال ثان لم نتفق عليه.

أكبر حيوان

طلب المدرس من احد تلاميذ ان يرسم اكبر حيوان على السبوره فقام احد التلاميذ برسم نقطه صغيره.
فسأله المدرس: ماهذا!؟ فأجاب الطالب: هذا فيل جاي من بعيد.

أجابه على سؤال

الأبن: هل تعلم يا أبى أننى الوحيد الذى أجاب على سوال المعلم اليوم!
الأب: وماهو السؤال؟
الأبن: من الذى لم يكتب الواجب.

من فضلك

الصداقة عبارة عن علاقة تقوم على الأختيار والتقارب كما أنها اجتماعية ودائمة. ويختلف سلوك الاصدقاء بالاختلاف الجماعات والمواقف ووفقاً لأختلافات الشخصية. أما القيم الخاصة بالصداقة فأقل اختلافاً فهي تتضمن التقارب والتضامن والتنزه عن الغايات و تبادل المعاملة والأختيار المشترك على أساس المميزات الاجتماعية كالسن والنوع والطبقة. وتقوم الصداقة على الألفة ولكن بدرجة أقل من الحب ومن بعض الروابط العائلية. وتدعو الصداقة إلى النمو الشخصي والأمن ولذلك يعتبر من الأمور المخجلة أن يكون الفرد بلا أصدقاء.

اهداف الترجمة بين العربية والفارسية و دواعيها في ايران

○ به‌قلم الدكتور محمود شكيب الأنصاري - جامعة شهيد چمران - الأهواز

عان الايرانيون منذ اقدام الأزمنة بأمر الترجمة، ففي العهد الأخمينى (القرن السادس قبل الميلاد)،و نظراً لاتساع رقعة الامبراطورية الايرانية آنذاك، و اختلاف السنة شعوبها، كان الملوك الاخمينيّون يؤخرون الحوادث و يكتبون الفرامين و المراسيم بثلاث لغات، من بينها اللغة الفارسية القديمة، كما فعل داريوش الكبير في تدوين كتيبة قناة السويس الموجودة حالياً في متحف القاهرة، و في غيرها مما عثر عليهه في طاق بستان في محافظة كرمانشاه و في آپادانا في شيراز. ثمّ إنَّ ملوك ايران القدامىٰ قد اهتموا ايضاً بنقل الكتب الفلسفية و العلمية و الادبية من اليونانية و الهندية، و من اللغات الرائجة حينذاك الى اللغة الفارسية القديمة، مثلماكان يجري في جامعة جندي شاپور في شمال الاهواز آنذاك. و بعد ظهور الاسلام و اعتناق الايرانيين للدين الجديد، وتعلمهم اللغة العربية، أخذوا يترجمون الكتب الفارسية الى العربية،كما فعل ابن المقنع الذي ترجم كتاب كليلة و دمنة و كتاب خداينامة و كتاب الادب الكبير و الصغير. و تراجمةٌ آخرون في فهرست ابن النديم. واستمرت حركة الترجمة في ايران حتىٰ عصرنا الحاضر،فماذا كانت اهدافها و دواعيها؟

انَّ اهداف الترجمة في ايران قبل الاسلام كانت سياسية،ادارية، علمية، و احياناً دينيةً. ولأنَّ علوم و آداب العرب

وقتئذٍ كانت شفوية، فلمّ نقرأ أنَّ الايرانيين كانوا قد ترجموا من العربية شيئاً. أو أنَّ العرب قد نقلوا علوم الفرس الى لغتهم و كل ما نعرفه عن تلك الازمنة الغابرة هو أنَّ بعض الحكايات و الاساطير الفارسية كانت متداولة بين عرب الحجاز، عند بدأ الدعوة الاسلامية، و أنَّ المفردات الفارسية قد وردت في اشعار بعض الشعراء الجاهلين، أوكما أشرنا آنفاً أنَّ داريوش الكبير قد أمر في عهد الفراعنة بحفر قناة السويس، و لعلَّ اسم السويس هو مصغر(السوس) عاصمة الأخمنيين شمال الأهواز، و أرخ داريوش ذلك العمل في كتيبة عثر عليها في منطقة القناة، جاء فيها(١)«أنا داريوش الفارسي أمرتُ بحفر هذه القناة،فحفرت كما أمرتُ، و اخذت السفن تمر من خلالها...» هذه الكتيبة دونت لثلاث لغات:البابلية و المصرية و الفارسية القديمة. و نعرف ايضاً أنّه كان في بلاط الساسانيين مترجمون عرب ذو لسانين،يجيدون العربية الفارسية مثل عدى بن زيد، و زيد بن عدى، علاوة على ذلك فأن الآثار المكتوبة الباقية منذ عهد ماد حتىٰ انقراض الدولة الساسانية تثبت بما لا يقبل الشكّ أنه كان بين العرب و الفرس تبادلاً لغوياً و علمياً و ثقافياً من خلال استخدام الخطوط السامية في كتابة اللغة الفارسية القديمة، سواء الخط المسماري الذي أخذوهٌ من سكان بين النهرين الذين هاجروا من الجزيرة العربية و اخترعوا الخط المسماري للكتابة حينذاك، أو الخط السامي الأرمي الذي أصبح الخط الرسمي في الكتابة،هذا و تشير الوثائق التاريخية الى أنَّ كتاب الدواوين في الدولة الساسانية كانوا من العنصر السامي الأرمي و غير الأرمي، و قد اخترعوا خطاً جديداً لكتابة اللغة الفارسية القديمة على اساسٍ من الخطوط السامية. سمّى بخط «الهزوارِش»، و اسلوب هذا الخط كتابة الكلمات بالخط السامي المستعمل آنذاك، و قراءة معادلها بالفارسية القديمة. فمثلاً حرف جر الفارسي «أز» كان يكتب «مِن» و يُقرأ «أز» و هكذا «دست»، تكتبُ «يَد» و تقرأ «دست»، و «روز» تكتب «يوم» و تقرأ «روز»، و «شب» تكتب «ليل» و تقرأ «شب».(٢) و حتىٰ الخط الذي كتبت به النصوص الدينية القديمة «افستا» كان سامياً في الأصل.(٣) و بعد ظهور الاسلام،و اعتناق الايرانيين للدين الحنيف، اصبحت الترجمة ضرورةً دينية تمثلت بترجمة القرآن الكريم،و ما يتعلق بامور الدين الجديد من العربية الى الفارسية. يقول ابو عثمان الجاحظ في البيان و التبيين عن موسىٰ بن سيّار الاسواري أنه كان من اعاجيب الدنيا، و كانت فصاحته بالفارسية في وزن فصاحته بالعربية، و كان يجلس في مجلسه المشهور به، فيقعد العرب عن يمينه و الفرس عن يساره، فيقرأ الآية من كتاب الله، و يفسرها للعرب بالعربية، ثم يحول وجهه الى الفرس، فيفسرها لهم بالفارسية، فلا يُدرىٰ بأىّ لسانٍ هو أبينُ؟(٤) و هكذا اصبحت الترجمة ضرورةً دينيةً لدىٰ الايرانيين، يتعرفون من خلالها علىٰ اصول دينهم، و تعاليم كتابهم المقدس (القرآن) و الى جانب ذلك كله كانت الترجمة في صدر الاسلام ضرورة ادارية و سياسية، اءذ أنّ دواوين الدولة الاسلامية خاصةً ديوان الخراج في العراق (مركز الدولة الساسانية و محل عاصمتها طيسفون (المدائن) الواقعة في جنوب بغداد)، كانت تكتب باللغة الفارسية. و بعد سنة ٨٤ (ه ق) فكرت الحكومة الاموية في عصر عبد الملك بن مروان و واليه على العراق الحجاج بن يوسف الثقفي بتعريب الديوان، فكلفت رئيس الديوان المدعوا صالح بن عبد الرحمن السيستاني تلميذ زادان فروخ الرئيس السابق للديوان بهذا الأمر. و كان صالح السيستاني هذا قد أجاد اللغة العربية و تمرس فيها، علاوة على اللغة الفارسية، لغته الاصلية، اءذ كان من اهالي ولاية سيستان الايرانية. و ينقل المورخون حواراً طريفاً جرىٰ بين صالح السيستاني الذي كلف بالتعريب و زملائه من ابناء جلدته في الديوان المذكور، جاء فيه: سأله مردان شاه بن استاذه زادان فروخ: كيف تصنع ب«دَهوية» و «بيستوية»؟ قال: اكتب «عشر» و «نصف عشر». قال:فكيف تصنع ب«أيدي»؟ قال: أكتبه «أيضاً». قال: و ما تصنع ب«وند»؟ قال: «الوند»: النيّف، و الزيادةُ تزاد. و في العصر العباسي ازداد التفاعل الثقافي بين الامتين العربية و الايرانية، فالثورة على الحكم الاموى بدأت من خراسان و كان على رأس القوىٰ الثائرة ابو مسلم الخراساني. و بعد تسنم العباسيين لمقاليد الخلافة،ظهرت اسرٌ ايرانية في الساحة السياسية، و تقلدت ارقىٰ المناصب في الدولة الجديدة أمثال اسرة البرامكة و بني سهل، و ازداد التفاعل الثقافي و اللغوي و الادبي بين العربية و الفارسية، و العرب و الفرس اكثر من ذي قبل. فقد عاش الشعبان معاً منذ العصور الغابرة، ولم يكن الفرس، و لم تكن لغتهم و آدابهم بغريبةٍ على العرب، بل كانت الصلات وثيقة و العلاقات قائمة بين ايران و الحجاز، بين ايران و مصر، بين ايران و اليمن، بين ايران و العراق. و كانت اللغة الفارسية القديمة (الفهلوية) لغة العلم و الحضارة في العصر الساساني، لغة الحكم و الادارة لغة الادب و الخطابة، و تبادل الرسائل و كتابة التاريخ و السير. و الدولة الاسلامية الحديثة التي اتخذت عاصمتها شمال العاصمة الساسانية «المدائن»، و بنت قصورها من آجر قصور كسرىٰ واعوانه. و في متنزه العدل «باغ داد»، كانت بحاجة ماسةٍ الى الوزراء والمدراء و الاعوان الايرانيين. و كانت تواقةً للاطلاع على سير الملوك و آدابهم، و اساليبهم في الادارة الحكم. فاتجهتْ الى الترجمة و شجعت المترجمين.الذين نقلوا تُراث ايران الى العربية، هؤلاءالمترجمون الذين ذكرهم ابن النديم مفصلاً في فهرسته (٦) قد اشتهروا بالترجمة، و نقل الكتب من الفارسية القديمة الى العربية. لكننا اليوم لانعرف عن تلك الترجمات الكثيرة إلا النزر القليل. وكما يعتقد الدكتور محمد محمدي استاذ جامعة طهران سابقاً: ان تلك الترجمات إما فقدت على مرّ العصور و الأزمان و إما قد إندمجت و إختلطت مع الكتابات العربية الاخرىٰ. مثل كتب التاريخ و الحكمة و غيرها. و الايرانيون في عصرنا الراهن من اجل الاطلاع على تاريخهم القديم، و ثقافتهم السالفة يلزمهم التعرف على اللغة العربية التي تعد مصدراً أساسياً و فريداً من مصادر التاريخ و الثقافة الايرانية. فهذا كتاب كليلة و دمنة مثلاً ترجم في العهد الساساني من اللغة الهندية الى الفارسية القديمة، و في العصر العباسي نقله المترجم الايراني عبدالله المقنع الى العربية ثم ترجم بعد قرون من العربية الى الفارسية الحديثة و الجدير بالذكر اءن اشد المتعصبين الى اللغة الفارسية اليوم ليسوا في غنىٰ عن معرفة اللغة العربية، فهذا ابراهيم پور داود(رحمه‌الله) مع تعصبه الشديد اضطر في كتابه تاريخ الثقافة الايرانية القديمة الى مراجعة ستة عشرَ مصدراً عربياً قديماً. ذلك لأن كتب التاريخ و الادب العربي تعد من المصادر الاصلية التي تطرقت الى تاريخ ايران و الحياة الفكرية و الادبية و الاجتماعية للايرانيين سابقاً. يقول الجاحظ في باب الخطابة و الخطباء: «و قد علمنا أن أخطب الناس الفرس، و أخطب الفرس اهل فارس، و اعذبهم كلاماً و اسهلهم مخرجاً، و احسنهم دلاً، و اشدّهم فيه تحكماً اهل مروٍ، و افصحهم بالفارسية الدرية اهل الأهواز» (٧) و ابن النديم في فهرسته يشير الى مجموعة من الكتب الفارسية التي ترجمها عبدالله بن المقنع مثل:كتاب كليلة و دمنة، و كتاب خداينامة و كتاب الآئين (آئين نامة)، و كتاب الادب الكبير و الصغير، و كتاب اليتيمة في الرسائل. (٨) و يفرد ابن النديم ايضاً ابواباً لأسماء الكتب الفارسية في المجالات العلمية و الادبية المختلفة مثل:باب اسماء الكتب التي الفها الفرس في السير و الأسمار (٩)، و باب اسماء كتب الفرس في الطب (١٠) و قد ترجم الكثير من هذه الكتب الى العربية فحركة الترجمة كانت قد ازدهرت في العصر العباسي، و كما ذكرنا فإن ابن النديم ينقل قائمة باسماء المترجمين المعروفين آنذاك (١١) و على سبيل المثال يمكن الاشارة الى كتاب التاج في سيرة انوشيروان العادل هذا الكتاب الذي نقله ابن قتيبة في كتابه عيون الاخبار، كذلك عهود ملوك الفرس مثل عهد كسرىٰ الى ابنه الذي كان يسمىٰ (عين البلاغة) و عهد كسرىٰ الى المرزبان (١٢). و كتاب الكارنامج لاردشير بن بابك، و فيه ذكر اخباره و حروبه و سيرته(١٣)، و كتاب آئين الرمى لبهرام جور، و كتاب آئين الضرب ضمّت إلى الكتب العربية مثل اخبار الطوال للدينوري و مروج الذهب للمسعودي و الكامل لابن الاثير و تاريخ اليعقوبي و الطبري و كتب ابن مسكوية و الجاحظ و غيرها. و الباحث الايراني الذي يرمي الى البحث عن تاريخ و ثقافة ايران القديمة يلزمه دون شكٍّ الرجوع الى تلك الكتب باللغة العربية لذلك فاءنَّ من اهداف الترجمة المهمة في ايران كان ترجمة الكتب التاريخية، للاطلاع من خلالها على تاريخ و جغرافية ايران القديمة التي الدرست مصادرها عدا مابقي منها مترجماً الى العربية، و في بطون كتب التاريخ و الادب العربيين. و الهدف الديني العقائدي كذلك كان دافعاً قوياً في مجال الترجمة من العربية الى الفارسية و بالعكس. فعلى طول التاريخ الاسلامي، ترجم القرآن الكريم الى الفارسية و خلال العشر سنوات الاخيرة فقط ظهرت في ايران اكثر من عشرين ترجمة للقرآن، قام بها اساتذة جامعيون و علماء المدارس و الحوزات الدينية. و خلال الاشهر القليلة الماضية ظهرت

أنّ اهداف الترجمة في ايران قبل الأسلام كانت سياسية، أدارية، علمية، و احياناً دينية

والجدير بالذكر أن اشد المتعصبين الى اللغة افارسية اليوم ليسوا في غنىٰ عن معرفة اللغة العربية

اول ترجمة منظومة للقرآن. إذ قام المهندس الشاعر اميد مجد بترجمة القرآن في ١٨٠٠٠ بيت من الشعر و ظهرت ترجمات متعددة لكتاب نهج‌البلاغة للامام علي‌بن‌ابي طالب «كرّم الله وجهه» مثلما ترجمت سيرة ابن هاشم (١٥). و كتب الحديث و الاصول و الفقه و ترجمت كتب المنطق و الحكمة و الكلام و ترجمت كتب الاسلاميين خاصة من مصر، فاهتمّ مرشد الجمهورية الاسلامية السيد علي الحسيني الخامنه‌ای بترجمة اجزاء من تفسير في ظلال القرآن و بعض الكتب للسيد قطب مثل خصائص التصور الاسلامي و المستقبل لهذا الدين، كما و ترجمت كتب العالم العرقي الشهير السيد محمدباقر الصدر مثل: كتاب اقتصادنا و فلسفتنا و البنك الاربوي في الاسلام، و اسس الاستقراء، و المدرسة الاسلامية، و كذلك ترجمت كتب الاديب المصري المشهور في ايران الاستاذ عبد الفتاح عبد المقصود، و كتب عبد الرحمن الشرقاوي، و طه حسين و العقاد. و الدواعي كانت في اغلبها دينية. و على صعيد آخر ترجم الكثير من الكتب الاسلامية لعلماء دين و جامعيين ايرانيين الى العربية مثل كتب الدكتور علي شريعتي و كتب مرتضى مطهري و اخيراً اهتمت الاوساط العلمية في لبنان بمؤلفات السيد محمد خاتمي رئيس الجمهورية الاسلامية، و ترجمتها الى العربية مثل: كتابه «بيم موج» و غيره. و دافع آخر لايقل اهمية عن غيره من دوافع الترجمة و مقاصدها في ايران، ألا و هو إجادة اللغة الفارسية الحديثة و فهم الادب الفارسي القديم و الحديث، فاللغة الفارسية و آدابها بعد الاسلام قد تأثرت الى حدٍ بعيد باللغة و الادب العربي، و دخلت المفردات و العبارات و حتى الجمل و الابيات الشعرية و الامثال و الحكم اللغة و الادب الفارسي بكثرة، حتى أنه لايمكن لدارس هذه اللغة و الأدب أن يفهمهما و أن يدركهما ما لم يدرس العربية و علومها و آدابها المنظوم منها و المنثور. لذا فإنّ طلاب اللغة الفارسية الى جانب دراستهم للادب الفارسي، فانهم يدرسون عشرين وحدةً دراسية حول الصرف و النحو و البلاغة و تاريخ الادب و نصوصه بالعربية. و لهذا السبب بالذات ظهرت قديماً و حديثاً معاجم لغوية عربية فارسية و بالعكس، و لهذا السبب ظهرت الترجمات و الشروح و الحواشي لكتب الادب الفارسي و فنونه لتوضح المفردات و المقتبسات العربية التي تتخلله (١٦). و واقع الامر أنّ المفردات العربية البسيطة و المركبة منها تشكل نسبةً عالية من المعجم اللغوي الفارسي، و قد تصل هذه النسبة الى اكثر من اربعين بالمائة من مفرداته. و ان اكثر شعراء و ادباء ايران القدامى كانوا ينظمون الشعر باللغتين العربية و الفارسية، و خلاصة القول أن العلاقات السياسية و الاجتماعية و الثقافية بين الشعبين العرب و الفارسي كانت في اغلب الازمنةِ قائمة على اساس من روح التعاون و الاحترام المتبادل، خاصةً بعد ظهور الاسلام الذي وحّدَ الشعبين على اساس من الدين و العقيدة. و ان التفاعل الثقافي و التبادل الحضاري بين الامتين و لغتيهما و آدابهما كان جارياً تسوده روح التآلف و التقارب. و هذا ما ترك آثارة جليةً في تنيك اللغتين و آدابهما حتى الآن. و كما ذكر أُستاذنا الجليل المغفور له الدكتور صلاح رمضان الصاوي في كتابه قطّاع في تيار التفاعل بين الدبين الفارسي و العربي. (١٧) لا شكّ في أنّ الحضارة الفارسية بمقومتها العريقة و تجاربها الانسانية الخصبة قد مثلت ركناً ركيناً في تشييد صرح الحضارة الاسلامية، و أنها أمدّتها بالكثير من العوامل الفعالة في ازدهار جوانبها المتعددة خاصة الجانب الادبي إذ الحقيقة الواقعة أن الادب العربي لم يحدث له أن تأثر حتى اوائل عصر النهضة الحديثة بحضارة أو فكر ما قدر ما تأثر بالحضارة الفارسية و الفكر الفارسي. و هذا التطور أو التحول الذي نقل أدب العربية من وصفه بأدب عربي الى كونه أدباً اسلامياً، ما كان ليحدث لولا هذا الخصب أو الثراء الذي أمدّته به هذه الحضارة، و لولا التزاوج بين المزاجين الادبيين للشعبين العربي و الفارسي تحت لواء الاسلام في وثبته الظافرة. (١٨) و هكذا فان دوافع الترجمة و دواعيها كانت في الحقيقة، ضرورةً سياسية و ادارية و وطنية أولاً، و حاجةً دينية عقيدية ثانياً، و ضرورةً لغوية و ادبية ثالثاً. و من اجل تحقيق تلك الاهداف، و الاستجابة لتلك الدواعي، فقد قامت حركة علمية أكادمية على الصعيدين الجامعي و الحوزات العلمية الدينية في ايران، خاصة بعد قيام الجمهورية الاسلامية. فوفقاً للمادة السادسة عشرة من الدستور الجديد، يجب تدريس اللغة العربية بعد المرحلة الابتداعية و حتى نهاية المرحلة المتوسطة في جميع الصفوف و الحقول الدراسية. و في المرحلة الابتداعية ايضاً هناك درس التربية الدينية و القرآن الذي يتضمّن شرح و ترجمة النصوص القرآنية و احاديث الرسول (ص) باللغة الفارسية. و على الصعيد الجامعي فقد فتحت فروع اللغة العربية في اكثر من ثلاثين جامعة و كلية حكومية و غير حكومية. و في الدراسات العليا، اصبحت دراسة الدكتوراة في اربعة جامعات، و دراسة الماجستير في ثمانية جامعات من ضمنها جامعة شهيد چمران اهواز. بعد أن كانت دراسة الدكتوراة قبل قيام الجمهورية الاسلامية تنحصر بكلية الالهيات في طهران، و دراسة الماجستير تنحصر بفرعٍ واحد بجامعة طهران. أما الحوزات العلمية الدينية فمناهج الدراسة فيها هى كما كانت عليه منذ قرون، يعني دراسة كتب الفقه و الاصول و الحديث و التفسير و الكلام و غيرها المؤلفة باللغة العربية، و يكون تدريسها بترجمتها و شرحها للطلاب باللغة الفارسية، و اذا ما عرفنا أنه في كل مدينة لا يقلُّ عن اربعة حوزات علمية، يظهر لنا مدى اهتمام الايرانيين اليوم باللغة العربية و الترجمة و النقل المكتوب و الشفوي عنها. و لا بأس هنا أن نذكر بعض الكتب الدراسية في الحوزات العلمية الدينية اليوم، كشاهد لما ذكرنا. يبدأ الطالب بدراسة العلوم العربية، فيدرس كتاب الصرف للسيد ميرشريف الجرجاني صاحب كتاب التعريفات. ثم كتاب التصريف و شرحه للزمخشري ثم كتاب العوامل للجرجاني و كتاب الهداية في النحو، قيل انه للزمخشري، ثم يبدأ بدراسة شرح السيوطي و الفية ابن مالك، و مغني اللبيب لابن هشام الانصاري و شرح المطول و المختصر في البلاغة لسعدالدين التفتازاني، و منطق الشيخ المظفر، ثم الكتب الفقهية و الاصولية و الكلامية و كتب التفسير الاخرى. و نضيف هنا في مجال الدراسة الجامعية أن اللغة و العلوم العربية تدرس في فروع الاسلاميات بميزان ٤٠ وحدة دراسية من اصل ١٣٥ وحدة في مرحلة الليسانس. تشمل على الصرف و النحو و البلاغة و الترجمة و المحادثة و تاريخ الادب العربي. فحريٌّ بنا اليوم نحن علماء و متعلمين أن نعتبر بماضينا الزاهر، و نتفهم ضرورات عصرنا الحاضر و من اجل حياة افضل لشعبينا العربي و الايراني اللذين وحّدهما الاسلام تحت راية التوحيد معلناً «أنّ هذه امتكم امةً واحدةً، و أنا ربكم فاعبدون» فنتعاون و نتواصل في جميع المجالات خاصة العلمية و الثقافية منها، و آخر دعوانا أن الحمدُللّهِ رب العالمين.

و واقع الأمر أنّ المفردات العربية البسيطة و المركبة منها تشكل نسبةً عالية من المعجم اللغوي الفارسي وقد تصل هذه النسبة الى اكثر من اربعين بالمائة من مفرداته

الهوامش و المصادر:

(١) تاريخ ايران باستان، حسن پير نيا ج ١ ص ٥٦٨

(٢) تاريخ زبان فارسى، دكتر مهدى باقرى ص ٧٧ طبعة طهران

(٣) المصدر السابق ص ٧٨

(٤) البيان و التبيين الجاحظ ج ١ ص ١٣٩ طبعة بيروت

(٥) اصل الرواية للبلاذري في فتوح البلدان - طبعة مصر ص ٣٦٨ و التصحيح للدكتور محمدي - مجلة كلية الالهيات (طهران العدد ٣ و ٤ السنة ١٣٤٩ هـ ش)

(٦) فهرست ابن النديم ص ٢٢٤ و ما بعدها - طبعة طهران

(٧) البيان و التبيين للجاحظ ج ٣ ص ٣٩ طبعة بيروت

(٨) الفهرست ص ١٣٢ طبعة طهران

(٩) المصدر السابق ص ٣٤٠

(١٠) المصدر السابق ص ٣٦٠

(١١) المصدر السابق ص ١٣٢

(١٢) المصدر السابق ص ٣٧٧ و ٣٧٨

(١٣) مروج الذهب للمسعودي ج ١ ص ٢٤٨ طبعة مصر

(١٤) الفهرست لابن النديم ص ١٣٢ و ٣٧٦

(١٥) ترجمها القاضي رفيع‌الدين بن محمد الهمداني المتوفى سنة ٦٢٣ (هـ ق)

(١٦) راجع كتاب مضامين مشترك در ادب فارسي و عربي للدكتور سيد محمد دامادي - منشورات جامعة طهران

(١٧) طبع في ايران - مؤسسة الهدى للنشر و التوزيع سنة ١٩٩م

(١٨) قطاع في تيار التفاعل بين الادبين الفارسي و العربي - الدكتور صلاح رمضان الصاوي - المقدمة الاوالى

التعصّب القبلي والقومي

○ السيّد محمّد حسن الشبّري

قَدَّمَ الاسلامُ الحَلَّ الفلسفيّ والعملى لمشكلةِ القوميات. قال تعالى: «يا ايّها الناس إنّا خلقناكُم من ذَكَرٍ وأُنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم... ان الله عليم خبير».

وحَرَّمَ التعصّبَ القومى والقبلى والأسَرِى تحريماً شديداً. قال رسول‌الله(ص): «من تَعَصَّبَ او تُعُصِّبَ له فقد خلع ربقةَ الاسلام من عُنُقِه». وقال(ص): «من كان في قلبه حبة خردل من عصبية بَعَثَهُ اللهُ يوم القيامه مع أعرابِ الجاهليةِ». الكافي، ج ٢، ص ٣٠٨.

«قيل يا رسول الله أمِنَ العصبيةِ ان يحبَّ الرجلُ قومَه؟ لا، ولكن من العصبية ان ينصر الرجلُ قَوْمَهُ على الظلم». مسند احمد، ج ٤، ص ١٠٧.

«العصبيةُ التي ياثم عليها صاحبها: ان يرى الرجلُ شرارَ قومِهِ خَيْراً من خيار قوم آخرين وليس من العصبية ان يحب الرجل قومه لكن العصبية ان يعين قومه على الظلم». الكافي ج ٢، ص ٣٠٨.

وقد تضافرت عوامل عديدة في تاريخ المسلمين على حَل مشكلة القو والقبلية وارساء مفهوم العالمية والمساواة بين الناس وحصر مىزان التفاضل بالتقوى وحدها. من هذه العوامل طبيعة الاسلام العقائدية والعالمية.

و من هنا: حرص النبي(ص) والائمة على تطبيق نظرية الاسلام في تبنّى العالمية ورفض العصبية بشكل دقيق وحاسم.

ومنها الطبيعة الجغرافية والسكانية للمنطقة حيث تختلط فيها القوميات المتعددة جغرافيا واجتماعيا وتاريخيا.

وبذلك تمكن اسلام ان يقدم الى شعوب العالم منهجا جديدا في القيم والتعايش ولكن هذا المنهج يبقى متوقفا على التطبيق. ولذلك لم يخل تاريخ المسلمين من ظهور مرض العصبية بل ومن استفحاله في عدد من الاحيان. فقط ظهر مرض التعصب القبلي بين مجموعتي القبائل الحجازية واليمانية، ثم ظهر مرض التعصب القومى داخل المجتمع الاسلامي بين العرب والفرس والترك والاكراد وغيرهم من قوميات الشعوب اسلامية. ثم انتشر تاثير هذا المرض بين المسلمين ولم يسلم منه الا اهل الوعي والتقوى من القوميات المختلفة.

حتى اذا جاء الغربيون لبلادنا في مطلع القرن العشرين ونفذوا من خلال نقاط ضعف الامة وجدوا في مرض العصبية القومية والقبلية مقدحا للفتنة والتفريق بين المسلمين فاضرموا نارها بين الشعوب السلامية ايما اضرام، وكانت احدى ابرزا دواتهم للسيطرة علينا جميعا.

واما العصبية فلها تاثيرات متعددة على الفكر، اذكر منها: الاساس اللااسلامي الذى يعتمد المتعصبون فى المقايسة والمفاضلة بين اهل‌قومية اخراخرى او قبيلة واخرى، او بلد وآخر. من قبيل التفاخر بالغنى على الفقر وبالكثرة على القلة وبجودة مناخ منطقة على منطقة اخرى مع ان هذه الامور خارجة عن مقياس التقوى الااسلامى وعن الفضائل الشبيهة بالتقوى قبل الاسلام.

منها: اتجاه التعميم اللامنطقى في المقايسة بين الاقوام. ويشمل عادة ثلاثة انواع من الخطا: الخطاء في تعميم الحكم على كل ابناء القومية مع انهم وجود كبير متنوع وليسوا سواء في الصفات، ومثل ذلك في فلم عروس النار (عروس آتش) لخسرو سينائى، لما عمم فيه النهوة على جميع عرب خوزستان في حال انها توجد عند بعضهم. والخطاء في تعميم الحكم على كل صفات القوم مع ان وجود صفة اوصفات سلبية لاتعني بالضرورة ان تكون بقية الصفات سلبية وكذلك امر الصفات الايجابية. والثالث خطاء تعميم الحكم على كل تاريخ القوم وحاضرهم مع ان اهل‌اى قومية او قبيلة او بلد يمرون في تاريخهم بظروف و عوامل متعددة تؤثر فيهم تغييرات كثيرة قد تكون جذرية.

الحرف العربية من خلال الشعر الجاهلي

○ جمال ابومازن - مدينة الأهواز



لم يُعْنَ دار سو الشعر الجاهلى كثيراً بما سجله هذا الشعر من مظاهر الحضارة عند العرب، على رغم قولهم انه ديوان العرب. والواقع ان دارس الحرف اليدوية كماذكرها شعراء ذلك العصريجدأن الحديث الشائع عن بداوة العرب، وعن جدب صحاريهم، فيه الكثير من المبالغة، وحسبنا ان دراسة حرفة كالنجارة لذالک العهد من شأنها تطلعنا على أنّ الشجرفى الجزيرة العربية لم يكن قليلاً، وأن العرب استخدموا أدوات نجارة على جانب كبير من التعقيد، وكانوا يلمّون بتقنيات نجارة لا تكون لأعراب مغرقين فى البداوة.

حتى سكان الخيام المنسوجة من الشّعر أو الوبر كانوافى حاجة الى عمل النجار ومصنوعاته،وكان العرب أكثر احتياجاً الى النجارة فى صنع رحال إبلهم، وهى إبل تقول المصادر انها كانت كثيرة جداً، ولا تقصير على الابل التى استخدمها الشعراء فى ترحالهم، علماً أن إبل قوافل رحلتى الشتاء والصيف كانت كلها إبلاً لنقل البضائع، وهؤلاء يتعذر تحميلها على ظهر الجمل ما لم يكن عليه كورله هندسة وتركيب دقيقان، غيرإبل المحاوبين التى كانت رحالها تسمح للمحارب بتحرير يديه لاستخدامهما فى الضرب والطعن، وغير إبل مَتحِ المياه من الآبار، فكيف القول فى تجهيز القصور والمنازل والآطام بالأبواب والنوافذ والأثاث والموائد وأدوات الطعام؟

كانت النجارة ضرورة من ضرورات العمران فى الحاضرة والبادية على السواء؛ هذا رأى ابن خلدون وهو أقرب مِنّا الى العصر الجاهلى، فهولقاء فى النجارة إنها من ضرورات العمران، ومادتها الخشب ؛و ذلك ان الله سبحانه وتعالى جعل للآدمى فى كلّ مكوّن من المكونات منافع تكمل بها ضروراته أو حاجاته، وكان منها الشجر،فإنّ له فيه من المنافع ما لا ينحصر،وهو يذكر بعضاً من هذه المنافع ؛فأما أهل البدو فيتخذون منها العُمُدَ والأوتاد لخيامهم والحدوج لظعائنهم والرماح والقسى والسهام لسلاحم.وأما أهل الحضر فالسقف ليبوتهم والأغلاق لأبوابهم والكراسى لجلوسهم.

والاستفادة،فى نظر ابن خلدون لاتتمّ بمجرد وضع اليد على الخامة،وهى الخشب،فالأمر يحتاج الى معالجة تجعل ما هو موجود بالقوه موجودابالفعل كما يقول المناطقة. فكيف عبّر ابن خلدون عن ذلک ؟تقدم ذكره والعمد والحدوج والسلاح والأغلاق وغيرها، وقال إنّ الخشبه مادة لها أى خامة بلغة عصرنا. وهى لا تصير الى الصورة الخاصة بها إلا بالصناعه؛والصناعه المتكلفة بذلک، المحصلة لكل واحد من صورها،هى النجارة على اختلاف رتبها. فيحتاج صاحبها بالابالى تفصيل الخشب أولاً إما بخشب وألواح،ثم تُركّبُ تلك الفصائل بحسب الصور المطلوبة،وهو فى كل ذلك يحاول بصنعته اعداد تلك الفصائل بالانتظام الى أن تصير أعضاء لذلك الشكل المخصوص،والقائم على هذه الصناعة هو النجار.

والملاحظ أن الجاهليين لم يسمّواالقائم على النجارة نَجّاراً،ولو فعلوا ذلک لورد ذكر بهذا الاسم فى شعر شعرائهم،فما يمنع مثلا أن يقول زهير بن أبى سلمى على كلّ منجورٍ قشيبٍ ومفأم،بدلاً من قوله على قينىّ قشيب ومفأم ،مادام القينى لا يدل على النجاروحده،بل على الحداد و غيره ؟ الواقع أن الشعراء الجاهليين لم يستخدموا مشتقات الجذر نجر؛ فأول ما يطالعنا من هذه المشتقات قول لشاعر من شعراء لسان العرب وجمهرة ابن دريد، لاندرى الى أى عصر ينتمى، و هو:

صَبَبْتُ الماءَ فى النَّجْرَانِ صَبّاً
تَرَكْتُ البَابَ لَيْسَ له صَرِيرُ

ومع ذلک كان فى قبائل العرب بنو النّجّار. فأية أسماء فى شعرهم؟

النّجّار لغة

ربماكان قول العرب إن كلّ صانع قين تفسيراً لتسمية الشعراء النجار قيناً، كما فعل زهير بن أبى سلمى،فى حديثه عن الرحال، وهو قوله:

خَرَجْنَ مِنَ السُّوبَانِ ثُمَّ جَزَعْنَهُ
على كلِّ قَيْنِيٍّ قَشِيبٍ ومُفْأمِ

فهو يعنى رحلاً قَيَّنهُ النّجّارُ و عَمِلَهُ، وإن قالوا انه نسبه الى بنى القين، وفى هذا اضطراب يذكر بالاضطراب الذى عرفناه فى تعريف الحرفه عموماً.

وقد عرفنا أنّ من اسماء النجار الإسكاف، كما ورد فى قول الشمّاخ بن ضرار:

وشُعْبَتَا مَيْسٍ بَرَاها إسْكَافْ

وإن كان مرجع اللغويين فى هذا اللمعنى هو قول الشمّاخ هذا لا غير.

والأضطراب نفسه نجده فى تسمية النجار بالنهامىّ ؛إذ النهامىّ يعنى أيضاً الراهب ويعنى الحدّاد. ولننظر فى هذاالبيت للنابغة الذبيانى:

وَاَسْمَرَ مَارِنٍ يَلْتَاحُ فِيهِ
سِنَانٌ مِثْلُ بِنْراسِ النِّهامى

فقى شرحه أنّ النهام: الحداد، و قيل النجار... وقال ابو عبيدة: النهامى الراهب لنهمه بالقراءة، وهذا شرح يتكرر فى قول أوس بن حجر:

مَعِى مَارِنٌ لَدْنٌ يُخَلّى طَرِيقَهُ
سِنَانٌ كَنِبْرَاسِ النِّهَامىِّ مِنْجَلُ

فقد نقل عن المعانى الكبير قوله: والنهامى النجار، فكأن السراج على منارة عملها النِّجّار.

ثم يرد لفظ الخفاجى ولكن أسماً لنجار أو حداد من بنى خفاجة، ومن ذكره ماجاء فى بيت الأعشى الكبير.

وَأدْفَعُ عَنْ أعْرَاضِكُمْ وأعِيرُكُمْ
لِسَاناً كَمِقْرَاضِ الخَفَاجِىِّ مِلْحَبَا

فإن صحّ أنه من خفاجة وهى حىّ من بنى عامر،فهو نعت لنجار بعينه،لا يدل على مجموع النجارين،ولكنه يطلعنا على انّ النجارة كانت فى هذه القبيلة، كما عرفنا من زهير ان النجار موجود فى بنى القين.

ويضيق المقام عن استقصاء الألفاظ الدالة على النجار. إلا انّ ما تقدم يشهد على وجود النجارين،كما تدل شواهد أخرى على وجود مصادر كثيرة للخشب أشار اليها الشعراء بكثرة.

الخشب ومصادره

توافر الخشب بالقدر الذى يجعل من النجارة حرفة مزدهرة، بغض النظر عن مراكز انتشارها؛ ذلك أنّ البادية لم تكن معزولة عن الحواضر، وكان فى امكان البدو الحصول على ما يحتاجونه، فى الأسواق الموسمية، ومن خلال الرحلات التجارية وغير التجارية، وفى جمله ماحصلوا على خشب البيوت (الخيام) وخشب الرحال والسلاح والأثاث وأدوات الطعام.

ويخبرنا الشعر أن البوادى والواحات لم تعدم الأشجار الصالحة للصناعة، و حتى مكه المكرمة، و هى الموصوفة بأنها واد غير ذى زرع (سورة ابراهيم، الآيه ٣٧) كان فى حرمها شجر صلب يصلح ان تُتخذ منه الرحال؛ وروى عن الرسول صلى الله عليه و سلم أنه اذن فى قطع المسد والقائمين من شجر الحرم،يريد قائمتى الرحل اللتين تكونان فى مقدمة ومؤخرة (الصحاح للجوهرى قَوَمَ).

وثمة مصدر لا نستبعدأن يكون العرب استدركوا منه جذوع الأشَجار وأعضائها هو الأنهار الجارفه التى كانت تصرع الأثل والدوركما يقول الأعشى فى معرض مدحه هوذة بن على الحنفى

ومَامُزْبِد مِنَ خليجِ الفُراتِ
يَغْشِى الإكَامَ ويعلوالجُسُورَا
يَكُبُّ السَفِينَ لأذْقَانِهِ
ويَصْرَعُ بالعبر اثلاً و دورا
بأجْوَدَ منْهُ بِمَا عِنْدَهُ
فَيُعْطى المئِينَ ويُعْطِى البُدُورَا

ذكر شجر الأثل، فى هذه الصورة التى تتكرر عنده فى قصيدة، يمدح فيها هوذةَ أيضاً، وقصيدة يمدح فيها النعمان بن المنذر، وصارت هذه الصورة تقليداً فى الشعر، يخلص فيها الشاعر من بيان جود النهر بالماء وغيره الى جود الممدوح؛ وهذا النابغة الذبيانى يذكر من الأشجار الخضدَ والينبوت، فى أبيات تذكر مع الشجر الملاحةَ وهى التى تعتمد على النجارة طبعاً. يقول النابغة فى مدح النعمان بن ال نذر:

فَمَا الفُرَاتُ إذَا هبَّ الرِياحُ لَهُ
تَرْمِى غَوَارِبُهُ العِبْرِينَ بِالزَّبَدِ
يَمُدُّهُ كُلُّ وَادٍ مُتْرَعٍ لَجِب
فِيهِ رُكَامٌ من الينْبُوتِ والخَضَدِ

يوماً بأجْوَدَ منه، الخ....

وبالأسلوب نفسه يتحدث أوس بن حجر،مادحاً، فيذكر الخشب الآتى من منطقة المروت، وهو خشب الطلح وخشب الضال:

وَمَا خَلِيجُ من المَرُوت ذُو حَدَبٍ
يَرْمِى الضَّرِيرَبِخُشْبِ الطَّلْحِ والضَّالِ

والأخبار كثيرة عن الأشجار فى الحجاز والميامة وغيرهما، وغير أشجار اليمن والعراق.

ومن الخشب المذكور فى الشعر خشب الجوز، و وصفوه بالصلابة، حتى أنهمّ صنعوا منه التروس؛

وهذا يعنى انه يحتمل الضرب الشديد،يقول النابغة الجعدى:

كَأنَّ مِقَطَّ شَرَاسِيفِهِ
إلى طَرَفِ القُنْبِ فالمِنْقبِ
يُطمْنَ بِتُرْسٍ شَدِيدِ الصِّفَاقِ
من خَشَبِ الجَوْزِ لم يُثْقَبِ

حتى أنّ النابغة الجعدى افترض ان سفينة نوح بنِيَتْ من خشب الجوز لصلابته ؛ يقول:

يَرْفَعُ بالقَارِ والحَدِيدِمن
الجَوْزِ طوَالاً جُذوعها عُمُماَ

ونلاحظ، مع كثرة الاشارات الى الأشجار والخشب كَثْرةً يضيق المقام عنها،أنهم كانوا يصنعون ألواح الخشب ويراكمونها كما نفعل فى عصرنا. وأشار أمرؤ القيس الى ذلك فى معرض حديثه عن هزيمة خصومه بنى غنم بن دودان، فهو يقول:

حَتَّى تَرَكْناهُمْ لَدَى مَعْرَكٍ
أرْجُلُهُمْ كَالْخَشَبِ الشَّائِلِ

حتى سكان الخيام المنسوجة من الشَعر أو الوبر كانوا في حاجة الى عمل النجار و مصنوعاته، وكان العرب اكثر احتياجاً الى النجارة في صنع رحال إبلهم

أي كالخشب المتراكم...

وترددكثيراًذكر نوعين من الشجر استخدما فى حرفة النجارة، هما شجر الشيزى وشجر الميس؛ ومن الأول صنعوا جفان الطعام وبكرات الآبار و من الثانى صنعوا رحال الإبل،ونختار من كثيرٍ قولَ زهير بن أبى سلمى فى مدحه هرم بن سنان وذكرها لشيزى:

إذامَا غَشُوا الحدَّادَ فُرِّقَ بينهم
جِفَانٌ مِنَ الشِّيزَى وَرَاءَجِفَانِ

وأما الميس، ونصّ اللغويون على أنه خشب تصنع منه الرحال،فذكره الشماخ فى قوله:

وشُعْبَتَا مَيْسٍ بَرَاها إسكاف.

وفى ديوان الشعر العربى الكثير من الشواهد التى تغنى البحث فى مصادر الخشب، غير الشواهد الكثيرة على عُدَّةِ النجار من مناشير و مناجل ومبار غيرها.

عُدَّةُ النَّجَّار

استخدم النجار العربى عدة مختلفة الأشكال والأحجام والغايات، وعالج بها الخشب، من لدن وجوده بالقوة فى الشجرحتى صيروته أدواتٍ عظيمه أو صغيرة، كالسفن والرحال والأثاث والجفان والنبال وغيرها. ولاشک فى أنه استدرک هذه العُدَّة من عند الحداد، وهوما سيظهرلنا عند دراستنا حرفة الحدادة.

والى جانب عدة النشروالنجر والقياس، استخدم النجار الغراء والمسامير، واستخدم من المبارد مبرداً من حديد و مبرداً من جلود الأسماکَ غير ذلک. ويکثر ذکر المستشار، وهو يسمى عندهم الميشار؛ وممن ذکروه أوس بن حجر فى معرض حديثه عن الصياد وکلابه؛ يقول:

يَسْعَى بِغُضْفٍ كَأمْثَالِ الحَصَى زَمعاً
كَأنَّ اخنَاكَهَاالسُّفْلَى مَآشِيرُ

واللغويون يقولون: وَشَرَ لخشبة وَشراً بالميثار، غير مهموز، شرها.

والمعنى الذى أوس يتكرر فى ول النابغة الذبيانى:

مِنْ حِسَّ يسْعَى تَحْتَهُ شُرُعُ
سَعَى بِغُضْفٍ كَأمْثَالِ الحَصَى زَمعاً
أنَّ اخنَاكَهَاالسُّفْلَى مَآشِيرُ

ووجه الشبه الحدة فى أسنان منشار، وصرح بذلک ذوالإصبع عدوانى مشبهاً حده لسانه بحدة سنان المنشار؛ فقال:

حِى على حُرَّ الوُجُوهِ
بحَدِّ مِيشَارٍ ضَرُوسَا

ومن عدة النجار، المنجل، وهو ضاً مذکور بکثرة فى شعرهم، وممن کروه على سبيل التشبيه طرفة بن بد، ذِکْراً ينبئ أن النجار کان ستعمل المنجل فى تشذيب خشب، يقول:

مَنْ مُبْلِغٌ أحْيَاءبَكْرِ بْنِ وَائِلٍ
بَأنَّ ابْنَ عَبْد رَاكِبٌ غَيْرُ رَاجِلِ
عَلَى نَاقَةٍ لَمْ يَرْكَبِ الفَحْلُ ظَهْرَهَا
مُشَذَّبَة أطرافها بِالمَنَاجِلِ

وهويعنى صليباً صُلِبَ عليه، وهو صليب من خشب شذبت أطرافه بهذه الآلة.

واستخدموا فى قطع الشجر ألفاس والکرزين أوالکرزن، وأکثرَ الشعراءٌ من ذکر هما تقول الخنساء:

مَاللْمَنايَاتُغَادِينَا وتَطْرُقُنَا
كَأنَّنَاأبَداً نُحْتَزُّ بِالْفَاسِ؟

ويقول قيس بن زهير العبسى ذاکراً الفأس بلفظ الکرزن مجموعاً:

فَقَدْجَعَلَتْ أكْبَادُناتَجْتَوِيُهم
كَمَايَحْتَوِى سُوقَ العِضَاةِ الكَرَازِنَا

فهويذکر شجرالعضاة، ويشبه قطع الأکباد بقطعه بواسطهٔ هذه الآلة. ولايکتفى الشعراء بالحديث عن القطع والنشر، بل يشيرون کثيراً الى نحت الخشب کما ينحته نجار واليوم. بواسطهٔ القدوم، وورد ذکرها على سبيل الحقيقة وعلى سبيل المجاز؛ ومن ذلک قول المرقش الأصغر:

يَابِنْتَ عَجْلاَنَ مَاأصْبَرنِى
على خُطُوبٍ كَنَحْتٍ بِالقُدُومْ

وأما السَّفَنُ، وهو أشبه بالبرداخ فى عامية عصرنا هذا، أوما يسمى ورق الزجاج، واستخدام فى النحت والتنعيم، وقيل انه صنع من جلد سمک خشن أوجلد ضَبّ، وجاء فى اللسان مذکوراً مع آلة نجارة أخرى هى المبراة، وهو قوله:

وأنْتَ فى كفِّكَ المِبْرَاةُ والسَّفَنُ.

والسفن عند الأعشى المبرَد؛ قال فى مدح قيس بن مَعْديكَرِب الکندى:

وفى كُلِّ عَامٍ لَهُ غَزْوةٌ
تَحُتُّ الدَّوَابِرَ حَتَّ السَّفَنْ

وذکره عدىٌّ بن زيد،مشيراًالى واحدة من تقنيات النجارة وهى التسوية والغمز، فقال:

رَمَّهُ البَارِى فَسَوَّى دَرْأهُ
غَمْزُ كَفَّيْهِ،وتحليق السَّفَن

والمبراة التى ذکرها لسان العرب، آلة من آلات النجار،بدليل قول الجوهرى فى صحاحه

تعليقاً على قول الشاعر وأنت فى کفک المبراة والسفن: يقول: إنک نجار. وکانت المبراة ذات شفرتين،بدليل قول جندل الطهوى:

إذَاصَعِدَ الدَّهْرُ الى عِفْرَاتِهِ
فَاجْتَاحَهَا بِشَفْرَتَى مِبْراتِهِ

وذکروا فى ماذکروا آلة اسمها الطريدة، وآلة اسمها البيرم، وثالثة هى القصبة (لتقويم النبال)، وذکروا الغراء وسموه الغمجر، واستعمل فى الصناعة والترميم. وذکروا بکثرة استعمال المسمار بلفظه وبمرادفين هما الدسار والسک أو السکى. وورد فى معرض الحديث عن الباب، والحديث عن بناء السفن، والحديث عن صنع الرحال خصوصاً، لأحتياجها الى ما يمتنها ما دامت وسيلة رکوب و حَمْل تتلقى الثقل والضغط.

ومن ذکرالمسماربلفظ السکى قول أعشى قيس يشبه به مَنْيجتاز الصحراء؛ فکلا هما يحتاج الى قوة دافعة:

ولابُدَّ مِنْ جَارٍ يُجيزُ سَبِلَهَا
كَمَا جَوَّزَ السَّكِّىَّ فى البَابِ فَيْتَقُ

وقالوا إن الفيتق: النجار أوالبواب أوالملک.

ومن ذکره بلفظ الدسار،قول بشر بن أبى خازم فى وصف سفينة کان هو بين رکابها:

مُعَبَّدَةُ السَّقَائِفِ ذَاتُ دُسْرٍ
مَضَبَّرَةٌ، جَوَانِبُهارَدَاحُ

وفى البيت ذکر لتعبيد الخشب بالقار؛ فالمعبدّة: السفينة المُقَيَّرة کما قال الجوهرى فى صحاحه.

واما المسمار فذکره کعب بن زهير فى وصف کور منقوش مُسمَّر، فقال:

تَرَكْتُ بِهَا مِنْ آخِرِ اللَيلِ مَوْضِعى
لَدَيْهِ ومُلْقَاىَ النَّقِيشَ المُسمَّرا

کما ذکره کعب وقد انتزعت مسامير الکور فانفرج،يشبه به فَمَ حمار وحشى، فقال:

وفُوهُ كَشَرْخِ الكُورِ خَانَ بِأسْرِهِ
مَسَامِيرُهُ فَحِنْوُهُ مُتَفَاقِمُ

هذا بايجاز شديد ما يطلعنا عليه الشعرالجاهلى من أمر النجارة فى جزيرة العرب،

من حيث مصادرالخشب وعدة النجار وبعض تفنيات النجارة، وهذه التقنيات يطول الحديث عنها، ويعتذر الإلمام به

ويتعذر الإلمام بها إلماماً وافياً الا عند الحديث المفصل عن صناعة الرحال أوصناعة السفن وغيرها.

ويبقى ان نستنتج استنتاجاً أن النجار استعان بآلات قياس، وأنه عمد الى تفصيل الخشب قبل أن يلاحم بينه، ولنا شاهد على ذلک هوصناعة

الجنان الکبيرة؛ ففى خبر عن موائد عبدالله بن جدعان أن بين من حضر احدى هذه الموائدالشاعر أمية بن أبى الصلت،فقال يصف جفنةالشيزى:

لَهُ دَاعٍ بِمَكَّةَ مُشْمَعِلٌّ
وآخَرُ فَوْقَ دَارَتـه يُنَادِى
الى رُدُحٍ منَالشِّيَزى مِلاَءٍ
لُبَابَ البُرِّيُلْبَكُ بِالشِّهَادِ

وفى نعت جفان الشيز بالردح يقول ابن دريد فى جمهرة اللغة: وجفنة رداح: عظيمة، ولا ندرى أهي صفة غالبة على جفان الشيزى، أم هى صفة لهذه الجفنة التى يملکها عبدالله بن جدعان، حتى استظل

بها الرسول عليه الصلاة والسلام لعظمها، وقال: کنت أستظل بظل جفنة عبدالله بن جدعان صکَّة عُمىّ،أى وقت الظهيره. ولانملک بازاء هذه الروايات غير أن نستنتج ان الجفان قُدَّت من شجر عظيم،وهذا رأى لانستطيع الدفاع عنه إلابافتراض أن النجار تحت الجفنة فى شجرة ثم فصلها عنها.و الأکثر منطقاأن نقول إنه فَصَّلَها قطعاً ثم لاحم بينها. وعلى أية حال فإن عبارة فى لسان العرب ربما تحل اللغز، وهى قوله: وکذلک قبائل القدح والجفنة إذا کانت على قطعتين أو ثلاث قطع. فإن صَحَّ أن من الجفان ما صُنع قِطَعاً ثم وُصل،کان علينا تخيل الدقهٔ واعتماد الحساب والمقاييس من قِبَلِ النجار، حيث يمکنه ان يلاحم مابين قطع متساوية متشابهة فى تقعرها واحديدابها، فيجعلها جفنة. والثابت أن بين آلات النجار آلة تشبه المخرطة هى الطريدة، وقد ذکرها الشماخ مقترنة بذکر الثقاف، فکأنهما معاً يقوّمان السهم ويزيلان ما به من زوائد،قال:

أقَامَ الثِّقَافُ والطَّرِيدةُ دَرأهَا
كَمَا قَوَّمَتْ ضِغْنَ الشَّمُوسِ المَهَامِزُ

إذاً فالنجارة موجودة فى جزيرة العرب، وکانت تلبى احتياجاتهم، بدليل ان المصنوعات التى نسبت الى مصادرها کانت مصنوعات مدن وقرى عربية وکانت مصنوعات قبائل عربية. وکان الشعر الجاهلى عيناً على هذا الميدان من ميادين الحضارة، تراه وتتحرى تفاصيله، وهو بذلک شاهد

أمين على أن العرب لم يکونوا فرسان حرب وفرسان کلمة فحسب، بل کانواعلى جانب من التحضر المادى لايجوز تجاهله.

ومن عدة النجار، المنجل وهو ايضاً مذكور بكثرة فى شعرهم وممن ذكروه على سبيل التشبيه طرفة بن العبد، ذكراً ينبىء أن النجار كان يستعمل المنجل في تشذيب الخشب

الامثال الشعبيه

□ حاج عمران العبادي

١ـ اكرم الچلب الخاطر اهله

هذا المثل يضرب عندالناس عندما يحصل من بعض الناس اسائة واذيّة للأخرين ويُرىٰ ان اهل المؤذى اناس طيّبون واشراف فيعبرون بالمؤذي كلكلب في بيت شريف فيغض النظر عنه كرامة لأهله المحترمين.

٢ـ الجود من الموجود

هذا المثل له عناوين شتى وان كان المراد الظاهر هو وجود المال يحصل العطاء والمراد بالموجود ليس المال بل هوالنفس الطيبة من حيث يروى ان حاتم الطائى كريم العرب اضافه ضيف وهولا يملك الّافرسه فنحرها لضيفه وبقيه لايملك شيء فالجود سخاء النفس وليس المال يعبّر بهذا المثل.

٣ـ العاضة الحيّه ايخاف من جرّ الحبل

ومعناه ان الأنسان اذا تحيّل عليه احد يَحْذَر منه كل الحذر حتىٰ لايقع مرّةً اخرىٰ حيال هذا الغدر فعندما يمر بقضيه تتشابه بقضيّه تتجدد الذكرىٰ امام عينيه.

٤ـ الفلوس اتجيب العروس

مثل جميل لايستهان به المال حيات الشيء ولو سمع لي القارى العزيز لقلت الفلوس اتجيب العروس وتهذّب النفوس ان شاء صاحبها كذلك ويقال للامام على(ع) مثل في هذا الخصوص لوكان الفقر رجلاً لقتلته فالمال يوصل الانسان الىٰ قيمة الرُقي.

مثلُ في الشعر

يمته يُلم كل الشمل
او يايوم نشال الحمل
يمته الحقيقه تنحچى
اوبس على الخالق تتچى
المظلوم ما يشبع بچى
والطيّب المـا يستذل
والطيب اليحمل علم
عنده صبر كون او حلم
ابوكت الحچى مايبلم
صح الذي گال المثل
اگعد عوي و حچى عدل

ضرب المرأة: هل يحل الخلافات الزوجية؟

○ على الموسوي - خرمشهر

ضرب المرأة كوسيلة لحل الخلافات الزوجية، قضية تثير كثيرا من الخلافات والمشاعر، خاصة فى الأوضاع الثقافية والحضارية المعاصرة. وتحتاج الى تدقيق وتحرير فى ظل الثوابت والمتغيرات... فهل الى هذا سبيل؟ فى هذا المقال سنحاول ان نعيد النظر ونحرر البحث لنهتدى الى روح الوجيه الاسلامى فى هذا الأمر. واذا كنا بصدد النظر فى موضوع «الضرب» وما يستتبعه من مشاعر المهانة والأذى البدنى، فاننا بادئ ذى بدء، نعلم كقاعدة أساسية نفسية عامة، ان الأذى والخوف والارهاب النفسى تورث السلبية والكره والأنصراف، وان الحب والتكريم والثقة تولد الايجابية والاقبال والبذل. كما اننا نعلم ايضاً ان الأمة قد عانت وما تزال تعانى من ممارسات العسف والاذلال وثقافة الوصاية والاستبداد، بحيث انه فى كثير من مجتمعاتنا لا يقتصر العسف والتسلط والاستبداد على زبانية السادة والحكام، بل ان ذلك ليس إلاجزءاً من ثقافة الأمة العامة، نراه بين «المعلم» و «صبى المعلم» و «المدرس» و «التلميذ» و «الكبير» و «الصغير» و «الرئيس» و «المرؤوس» و «الرجل» و «المرأة» لتشمل فى مجملها و دلالاتها الاجتماعية «القوى» و «الضعيف»، كل قوى و ضعيف فى المجتمع، وذلك على عكس مفاهيم الاسلام فى «الاخاء» والتضامن «كالبنيان يشد بعضه بعضاً»، و «كالجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر البدن بالسهر والحمى»، حيث ان «المسلم أخو المسلم لايظلمه ولا يحقره ولا يخذله، بحسب امرئ من الشر ان يحقر أخاه المسلم، كل المسلم على المسلم حرام ماله و دمه و عرضه. ومن لا يرحم الناس لايرحمه‌الله». وتثور قضية «الضرب» فى ترتيبات العلاقة الأسرية والانسانية بشكل حاد، وتأخذ موقعاً خاصاً حيث انه وردت الاشارة اليها فى نص قرآنى، ولأن تأويلاتها التاريخية والتراثية انصرفت وانصرفت افهام الناس وممارساتهم فيها الى معانى اللطم والصفع والصفق والجلد وما شابهه و ما يستتبع ذلك من مشاعر الألم والمهانة، بغض النظر عن قدر المهانة ومدى هذا الألم او الأذى البدنى، الذى قد تتراوح الفتاوى فيه بين الضرب «بالسواك» وما شابهه، «كفر شاة الاسنان» و «قلم الرصاص»، وذلك فى ما روى عن عطاء عن ابن عباس حين سأله عن معنى «الضرب غير المبرح»، فيكون «الضرب» هذا اقرب الى التأنيب والتعبير عن عدم الرضا والغضب بين الأزواج، اكثر منه تعبيراً عن معانى المهانة والأذى، وفى الجانب الآخر نجد بعض الفتوى من تقول بالضرب بحد اقصى بما دون الأربعين، «ولا قصاص بين الرجل وامرأته إلا فى الجرح والقتل». والنص القرآنى الذى يتعرض لموضوع «الضرب» هو الآية الرابعة والثلاثون من سورة النساء فى قول‌الله سبحانه وتعالى: «الرجال قوامون على النساء بما فضل‌الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ‌الله والتى تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فى المضاجع واضربوهن فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا إن الله كان علياً كبيراً، وإن خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من أهله وحكماً من أهلها إن يريد إصلاحاً يوفق‌الله بينهما إن الله كان عليماً خبيراً»

النساء: ٣٤-٣٥، فاذا نظرنا الى مجمل الآيات فى هذا الشأن وفى ضوء مجمل الشريعة وفى ضوء القدوة النبوية نجد ان جوهر العلاقة الزوجية هو مشاعر «المودة» ورفق «الرحمة» وواجب «الرعاية»، ويظل حاكم العلاقة الزوجية دائماً هو «المودة والرحمة والاحسان». لذلك يصبح من المفهوم لدينا لماذا يثور التساؤل عن معنى «الضرب» بمعنى الايلام والمهانة وعن موقع ذلك من مفهوم العلاقة الاسلامية الزوجية وبالذات فى ترتيبات تمكين الألفة والمحبة بين الأزواج وحل خلافاتهم، خاصة حين يؤخذ فى الحسبان واقع العلاقات الاجتماعية فى المجتمع المسلم المعاصر وما يتعرض له بعض النساء من ممارسات التسلط والقسوة المادية والمعنوية، وبسبب بعض ما يردد اعتسافاً من منطوق الفتاوى التراثية التى تبالغ فى اطلاق سلطة الرجل فى ادارة شؤون أسرته باعتباره رأس الأسرة متجاهلين أن مؤسسة الأسرة يجب أن تقوم على التواد والتكامل والتعاون والتكافل، لايصح ان يساء فهم دلالات النصوص وان تستغل لكى تصبح المرأة والأسرة أشبه بالقطيع المملوك. لا يمكن ان يكون القهر و «الضرب» وسيلة مقصودة لارغام المرأه على غير ارادتها ورغبتها على المعاشرة، كما ان «الضرب» على أى حال من الاحوال ليس وسيلة مناسبة لاشاعة روح المودة بين الزوجين وليس وسيلة مناسبة لكسب ولاء اطراف العلاقات الحميمة وثقتها. واذا نظرنا الى الترتيبات التى وردت فى الأية الكريمة من سورة النساء السابق ذكرها، والتى هدفت لأصلاح ذات البين بين الزوجين حين تطل من الزوجة روح النشوز والتمرد والعصيان، ورفض العشرة الزوجية، نجد هذه الترتيبات على شقين، الشق الاول: يتعلق بحل اشكال النشوز والخلاف بين الزوجين، ومن دون تدخل من طرف ثالث ويتم ذلك على ثلاث خطوات هى: ١ـ عظوهن ٢ـ اهجروهن ٣ـ اضربوهن. والشق الثانى: حين يفشل الزوج داخل نطاق الاسرة ومن دون تدخل طرف اجنبى فى حل الخلاف واستعادة روح الوئام وعودة الزوجة الى كنف زوجها وطاعته فى ماهو من خاصة علاقاتهم الزوجية، فإن على الزوجين ان يلجأ الى خاصة اهلهم للنظر فى ما بينهم من شقاق واسباب ذلك الشقاق ودواعيه للحكم فى الامر ونصحهم وارشادهم وعونهم على لم شملهم واصلاح ذات بينهم (وإن خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق‌الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا). النساء: ٣٥. ويأتى السؤال هذا: ما الذى يمكن فعله ليؤدى بالزوجين الى ادراك خطورة الامر وتدبر العواقب قبل ان يخرج النزاع بين الزوجين عن نطاق الزوجية وخصوصية علاقتها، ليطرح النزاع والشقاق امام طرف ثالث: «حكم من اهله وحكم من اهلها» لكى ينظر طرف الاهل الثالث فى ما شجر من الامر بين الزوجين، وينصح لها بما يصلح الحال ان شاءا، أو يكون بينهما فراق بالمعروف والاحسان. وهكذا فإن الخطوة التالية فى خطوات حل النزاع والشقاق بين الزوجين داخل نطاق الاسرة هو «الضرب»: (... واضربوهن فإن اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا). النساء: ٣٤. وهو ما يعنينا هذا فهمه ودلالاته ضمن اطار اصلاح ذات البين بين الزوجين حين يدب النزاع والشقاق بينهما وتعصى وترفض الزوجة عشرة زوجها رغم «الوعظ» وابداء الغضب من قبل الزوج «بهجر المضجع». والسؤال: ما معنى «الضرب» هذا؟! هل هو اللطم أو الصفع أو الجلد أو سوى ذلك من الوان الضرب المؤدى الى الألم والأذى الجسدى والمهانة النفسية والذى يهدف الى قهر المرأة، واخضاعها للمعاشرة كرها، وعلى غير رغبتها؟!، واذا كان الامر كذلك فما هى الغاية من ذلك الخضاع؟! وهل مثل هذا القهر والاخضاع بوسائل الألم والمهانة يعين نفسيا على توليد مشاعر المحبة والرحمة بين الازواج، ويحكم صلات الولاء والنتماء بينهما، ويقوى دوافع العفة وحفظ الغيب، ويحمى كيان الاسرة من الانهيار والتفكك؟!

هل «الضرب» بمعنى اللطم والألم والأذى الجسدى والنفسى من الوسائل التى تقوى عوامل رغبة المرأة فى البقاء فى الاسرة والحفاظ عليها؟! وهل يمكن لهذا «الضرب» ان يقهر المرأه المسلمة المدركة لحقوقها وكرامتها الانسانية كما تشيعها ثقافة العصر، أو ان يرغمها ذلك على البقاء فى اسر الزوج وعسفه وكريه عشرته، وهو لا يتورع ان ينالها بالضرب والمهانة، أم ان لها فى الاسلام مخرجاً مُيسّاً من هذا الاسر، بالخلع والمفارقة. فإذا لم يكن «الضرب» بمعنى الأذى والايلام الجسدى والمعنوى ـ والذى يتخذ بعض الرجال الاشارة اللفظية القرآنية إليه مبررا وتعلة للجوء إليه فى قسوة ضد المرأة استغلالا للظروف التى قد تجبر بعض النساء على الصبر بسبب الحاجة المادية أو الخوف على الابناء مما يعتبر وسيلة ايجابية تتسق والدوافع القرآنية فى بناء الاسرة وعلاقتها الصحيحة، وتؤدى الى كسب ولاء المرأة ومحبتها وحرصها على البقاء ضمن كيان الاسرة والعلاقة الاسرية، فهل المعنى المقصود فى القرآن الكريم فعلاً بكلمة «الضرب» هو الإيلام والأذى الجسدى والاهانة لكى تخضع المرأة للرجل، وتنقاد على كره منها لرغباته؟ إذا كان للمرأة حق «الخلع» فلا شك ان «الضرب» والإيلام والمهانة لا مجال له فى العلاقة الزوجية وقهر المعاشرة، بل انه يضعف الروابط الاسرية وبدفعها ويسرع بها الى التفكك والانهيار، ولذلك فإنه من الضرورى النظر فى الامر بعمق وإدراك دلالته وابعاده الحقيقية قبل القول بأن ذلك هو المقصود منه على اى صورة من الصور. فإذا نظرنا الى طبيعة الترتيبات القرآنية حين تحدثت عن «الضرب» فإننا نجدها تهدف الى ان تدفع بجهود الصلح والتقارب بين الزوجين خطوة أخرى لازالة الشقاق بأفضل السبل التى تعيد اواصر المحبة والود والتواصل الحميم بين الزوجين قبل ان يضطرا الى عرض نزاعهما على طرف اجنبى عن العلاقة الزوجية من الاهل طلبا لاصلاح ذات البين وحل النزاع بالحسنى، اما بالواق أو الفراق. فإذا كان لا يبدو ان للعنف والاذى والقهر مجالا فى العلاقة الزوجية وحل اشكالاتها، فما هو القصد اذا من تعبير «الضرب» فى السياق القرآنى بصدد ازالة اسباب الشقاق الزوجى وحل خلافاتة؟! وقد احصيت وجوه المعانى التى جاء فيها لفظ «الضرب» و مشتقاته فى القرآن الكريم فوجدتها على ثمانية عشر وجها كما يلى: «وضرب الله مثلا» (وقد تعدد هذا التعبير فى اماكن كثيرة فى

> **أن الأذى والخوف والأرهاب النفسى تورث السلبية والكره والأنصراف، وأن الحب والتكريم والثقة تولد الأيجابية والأقبال والبذل**

> **فأذا نظرنا الى مجمل الآيات في هذا الشأن وفي ضوء مجمل الشريعة وفي ضوء القدوة النوبية نجد أن جوهر العلاقة الزوجية هو مشاعر الموده ورفق الرحمة وواجب الرعاية**

القرآن الكريم) النمل ٧٦. «وإذا ضربتم فى الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلاة» النساء: ١٠١. «فضربنا على آذانهم فى الكهف سنين عددا» الكهف: ١١.

«أفنضرب عنكم الذكر صفحا أن كنتم قوما مسرفين» الزخرف: ٥. «كذلك يضرب الله الحق والباطل» الرعد: ١٧. «واليضربن بخمر هن على جيوبهن» النور: ٣١. «ان اسر بعبادى فاضرب لهم طريقا فى البحر يبسا» طه: ٧٧. «وضربت عليهم الذلة والمسكنة وباءوا بغضب من الله» البقرة: ٦١. «فاضربوا فوق الأعناق واضربوا منهم كل بنان» الأنفال: ١٢. «وخذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث» ص: ٤٤. «فإذا ليقتم الذين كفروا فضرب الرقاب» محمد: ٤. «فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب» الحديد: ١٣. «ولا يضربن بأرجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن» النور ٣١. «فكيف اذا توفتهم الملاكة يضربون وجوههم وأدبار هم» محمد: ٢٧. «فقلنا اضرب بعصاك الحجر» البقرة: ٦٠. «فراغ عليهم ضرباً باليمين» الصافات: ٩٣. فإذا امعنا النظر فى الآيات السابقة كافة نجد فيها معنى العزل والمفارقة والابعاد والترك، فالشيء يُضرب مثلا أى يستخلص ويميز حتى يصبح جليا واضحاً، ولاضرب فى الأرض هو السفر المفارقة، والضرب على الأذن هو منعها عن السماع، وضرب الصفح عن الذكر هو الإبعاد والإهمال والترك، وضرب الحق والباطل تمييز هم وتجليتهم مثلا، وضرب الخمر على الجيوب هو ستر الصدر ومنعه عن الرؤية، وضرب الطريق فى البحر شقه ودفع الماء جانباً، والضرب السور بينهم عزلهم ومنعهم عن بعضهم بعضا، وضرب الذل والمسكنة عليهم نزولها بهم وتخييمها عليهم وصبغهم وتمييز هم بين الناس بها، وضرب الأعناق والبنان بتره وفصله وابعاده عن الجسد، أما باقى ما ورد من كلمة «الضرب» ومشتقاتها فى ما سبق من ضرب الأرجل وضرب الوجوه وضرب الحجر وضرب الضغث وضرب الأصنام باليمين، فهى بمعنى الدفع بقوة والخبط واللطم ضد جسد الشيء ارضا أو وجها أو حجرا او انسانا أو صنماً لاحداث الأثر باحداث الصوت أو الايلام والمهانة أو تفجير الحجر (لاخراج الماء) أو تحطيم (الأصنام). وهكذا فإن عامة معانى كلمة «الضرب» فى السياق القرآنى هى بمعنى العزل والمفارقة والابعاد والدفع فما هو المعنى المناسب لكلمة «الضرب» فى سياق فض النزاع بين الزوجين واستعاده روح المودة والتواصل بين الزوجين فى قول الله تعالى: (واللاتى تخافون نشوزهن فعظوهن واهجرو هن فى المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبتغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليما خبيرا، وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من أهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحاً يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا) النساء: ٣٤-٣٥. وهذا الفهم لمعنى «الضرب» بمعنى المفارقة والترك والاعتزال تؤكده السنة النبوية الفعلية حين فارق رسول الله صلى الله عليه وسلم الى «المشربة» شهراً كاملاً تاركاً ومفارقاً لزوجاته ومنازلهن، مخيرا اياهن بعدها بين طاعته والرضا بالعيش معه على ما يرتضيه من العيش والا انصرف عنهن وطلقهن فى احسان (عسى ربه ان طلقكن ان يبدله أزواجاً خيراً منكن) التحريم: ٥. وهو عليه أفضل الصلاة والسلام لم يتعرض لأى واحده منهن خلال ذلك بأى لون من ألوان الأذى الجسدى أو اللطم أو المهانة بأى صورة من الصور، ولو كان الضرب بمعنى الأذى الجسدى والنفسى أمراً الهياً، ودواء ناجعاً لكان عليه السلام أول من يبادر اليه ويفعل ويطيع. وهكذا حين رأت الزوجات جد الأمر وغضب أهليهن وقد افتقدن العشرة النبوية الرضية، كان ذلك كافياً ليعدن الى صوابهن ويدخلن فى طاعته والقناعة بالعيش الى جانبه على ما يحب ويرضى. ولذلك فإننى أرى أن المعنى المقصود بـ «الضرب» فى السياق القرآن بشأن ترتيبات اصلاح العلاقة الزوجية اذا اصابها عطب و نفرة وعصيان هو مفارقة الزوج زوجته وترك دار الزوجية، والبعد الكامل عن الدار كوسيلة اخيرة لتمكين الزوجة من ادراك مأل سلوك النفرة والنشوز والتقصير فى حقوق الزوجية ليوضح لها ان ذلك لابد ان ينتهى الى الفراق و «الطلاق» وكل ما يترتب عليه من آثار خطيرة خاصة لوكان هناك بينهما اطفال. ان معنى الترك والمفارقة أولى هذا من معنى «الضرب» بمعنى الإيلام والأذى الجسدى والقهر والاذلال النفسى لأن ذلك ليس من طبيعة العلاقة الزوجية الكريمة ولا من طبيعة علاقة الكرامة الانسانية، وليس سبيلا مفهوما الى تحقيق المودة والرحمة والولاء بين الأزواج، خاصة فى هذا العصر وثقافته ومداركه وامكاناته ومداخل نفوس شبابه، ولأن هذا المعنى كما رأينا تؤيده السنة النبوية الفعلية كوسيلة نفسية فعالة لتحقيق أهداف الإسلام ومقاصده فى بناء الأسرة على المودة والرحمة والعفة والأمن، ومحضنا أمينا على تربية النشء روحيا ونفسيا ووجدانيا ومعرفيا على أفضل الوجوه لتحقيق السعادة وحمل الرسالة.

سمراءِ طفولتي

○ محمد فاخر احمديان

تحت مظلة عينيك الشمسيّة
تمطر السماء أضواء النجوم
و تحلّق الطّيور في أعلى مسافة
و تتساقط أوراق زهور الزّمان
و تتزحلق الفواكة الإستوائيّة
و أنا أضيع في عالم عينيك الغريب
و تفقد ألواني لونها في بحر شفاك الورديّة
أنقذيني و انتشليني
من وحدتي في ساعات الغروب
و أنزلي الحبّ عليّ
يا من غطّيتك بأوراق الزّهور
و أهديتك كلماتي المَنسيّة
و بنيت لعينيك في دمي قصراً
أعلى من الأهرام المصرية
ملكة الزّهور... ملكة العصافير...
ملكة التاريخ و العصور
يا مُلحمة اللّون للورود الجوريّة
أُسكني في الطّابق العلوي لقلبي و لاتنزلي
حتىٰ لو أصبت بنوبة قلبيّة
يا أحلىٰ من الجنون
و أروع من الفتون
و أطيب من العطور الفرنسيّة
يا مالكة كلّ تفاسير سكوتي

و يا ساكنةً في حبر أقلامي الرّمانسيّة
إغسلي وجهك بأضواء الحُب
و البسي أوراق أشجار الصّنوبر
و ضَعي الكُحل بعينيك البدويّة
كرّريني في قلبك
و اسقي جنون الحبِّ في أصابعي النازيّة
يا من على يدها آمنت بالأشجار
و سلّطت العصافير على مملكة الأمطار
كرّريني حتىٰ لا أسمع سوىٰ صوتك
يلعب الشّطرنج في أُذنيّ
أيا سمراء طفولتي
و يا سرير سكونتي

أُرقصي ذوباناً على جبالي الجليديّة
و احرقي كتب التّاريخ
لنكتب تاريخاً جديداً
منْ حضارتك العربيّة
فأنا وحيدٌ في وحدتي
و غريبٌ في غربتي
كوني وحيدة قلبي
في برود سنيني الشّتويّة
يا أجمل إمرأةِ
و أحلىٰ زهرةٍ في بساتين حبّي المنفيّة
كرّريني و احفظي أوزان إسمي
و أوزان قبلاتي الموسميّة

مجرد معلومه

استعمال الكحل شائع فى مجتمعنا كأحد مستحضرات التجميل وأغلبية أنواع الكحل تحتوى على مواد سامه هي ماده الرصاص.

واستعماله للكبار وعلى الجلد السليم لايحدث اضرار لأنه لاينفذ داخل الجسم. لكن استعماله فى مجتمعنا لايقتصر على كونه كحل لعيون الكبار، بل يتعدى ذلك الى استعمال للأطفال ككحل للعيون ومطهر للسره المفرزه ومخفف ألام الأسنان وقد يكون أحد محتويات الأدويه الشعبية المستخدمة ضد الأوجاع وغير ذلك من الاستعمالات الخاطئه.

والخطورة فى استعماله للمواليد هو ان يوضع على الأغشية مباشره كالفم او السره او العين ثم يمتص الى داخل الجسم وبالذات مادة الرصاص السامه التى تترسب فى العديد من اعضاء الجسم وتسب لها اضرار دائمه وبالذات الجهاز العصبي. وقد تبدأ أغراض التسم هيئه تشنجات أو تخلف عقلي لاحقاً.

الأنسان والمسؤولية

○ عبدالعلي نعماوي ـ جامعة دزفول

المسؤولية من الصفات المميزة للإنسان وهي صفة يستمدها من فطرته الأنسانية قبل أن يتلقاها من الخارج. وكل انسان لديه احساس بالمسؤولية بشكل أو بآخر. وكلما كانت الفطرة سليمة ازداد لدى الأنسان الشعور بالمسؤولية. وافتراض الشعور بالمسؤولية قائم لدى كل إنسان إذ اننا كبشر لن نستطيع أن نتحلل منه تماما في حياتنا الواعية. ولكن هذا لايمنع من أن تكون حيوية هذا الشعور مختلفة من فرد إلى آخر. وهناك ارتباط تام بين الشعور بالمسؤولية والضمير. وعندما نتحدث عن الضمير فإننا نعني ذلك الشعور الكامن في أعماقنا والذي له تأثيره الكبير في توجيه سلوكنا الوجهة الصحيحة. ومن هنا كان التوجيه النبوي الشريف: استفت قلبك. و المسؤولية في التصور الأسلامي فلا يتحمل أحد وزر آخر: كل نفس بما كسبت رهينة وهناك دوائر مختلفة للمسؤولية وردت في الحديث الشريف القائل كلكم راع وكلكم مسؤول عن رعيته. ويمكن القول إن المسؤولية تفهم بمعنيين أولهما: مسؤولية الانسان عن نفسه، فهو مسؤول عن عقله وعلمه وجسمه و ماله و أوقاته و عن حياته بصفة عامة. و في هذالمعنى يقول النبي صلى الله عليه و آله و سلم: لايزو لا قدما ابن آدم يوم القيامه حتى يُسأل عن أربع: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، و عن ماله من أين اكتسبه و فيم أنفقه، و عن علمه ماذا عمل به، أما المعنى الثاني فهو مسؤولية الإنسان نحو الآخرين و نحو الذي يعيش فيه فمن المعلوم أن الإنسان بطبيعته كائن اجتماعي، و هو في حاجة إلى المجتمع الإنساني لتطوير شخصيته. و من ناحية أخرى فأن عليه التزامات أدبية تجاه هذا المجتمع الإنساني. و هذه الالتزامات مرتبطة أشد الارتباط بوجوده الإنساني. وكل إنسان سليم العقل يشعر بأنه لولم يتحمل مسؤوليته تجاه الآخرين فإنه لايجوز له أن ينتظر من الآخرين أن يتحملوا بالنسبة له أى مسؤولية. فلو لم أعدل في حق الآخرين فإنه لايجوز له أن ينتظر منهم أن يعدلوا في حقه. وهناك أناس يبررون مايصدر عنهم من أفعال خاطئة بأنها امور مقدرة في الأزل، وبالتالي فانه لم يكن في استطاعتهم إلا ان يفعلوا ماكتبه الله عليهم.

المسؤولية قائمة وماكتبه الله على الانسان في الأزل ماهو الا تسجيل لما سيصدرعن كل فرد منا بإرادته الحرة وباختياره الذي لا اكراه فيه. ومن هنا يتحمل الانسان المسؤولية كاملة عن كل فعل يصدر منه صغر هذا الفعل أم كبر: (فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره) و نحن اليوم مسؤولون عن كلما يجرى في مجتمعنا وعن تربية اولادنا و مستقبل ثقافتنا و عن الأمراض الإجتماعي السائرة في المُدن أو في القرى. وأهم من ذلك رغم كل التمنيات و بعض الشعارات، نحن مسؤولون جداً عن عدم استمرار و ديمومة صحيفة عربية خوزستانية بسبب عدم استطاعتها المالية.

الدمعة والعيد

○ افتخار الموسوي ـ جامعة آبادان

افتخار الموسوي ـ جامعة ابادان

كلمت الدمعةُ العيد، فقالت له: ايها السعيد الميمون انك فرحٌ ومبتسم وغيرمبالٍ بالآمى وآهاتي احقاً تستطيع ان تستمر بفرحك اذا عملت بمالديه من آهات واحزان؟ اتستطيع ان تكون فرحاً وترى ذرف دموعى على الوجنات؟ وهل تستطيع تستطيع؟... صحت العيدُ برهةً فقال انا ارجو عند حلولي تكون الاحزان قدولت والاهات قد تسربت عن قلوب الحزاني وانكِ قد جفيتي عن التذريف ولكن اتسائل لماذا. يبقى كل هذا الحزن فى القلوب والكآبة فى الوجوه؟ فأسرعت الدمعة بالرد قائله حين يبحث اليتيم عن حنان اقرب الناس اليه فلايجده ونراهم مشغولين بدنياهم عنه و تناسوا انه بحاجه ماسة الي العطف والحنان وحين ان انظرالى آهات قلب السقيم الذى قدارقده الزمان على سرير المرض ولايزوره احد وقد تجاهله الاشقاء والاصدقاء وحين انظر الى هرم الابوين اللذين ينتظران زيارة الابناء بلاجدوى وكأنهما في المنفى فلامن مجيب وحين ان انظر الى الاطفال البؤساء الذين مازالوايحلمون بملاس العيد فلايجدون الآسراباً وو... فكيف تريد مني ان اجف عن التذريف فلوكنت مكاني هل اطلقت على نفسك العيد السعيد ويغمرك الفرح والسرور؟.



هلي

○ جمال عساكرة

أهل المحمّره مرجله طيبه ونشامه ووجدان
شحچيلكم عن الكرم واسباع البعبادان

اهل الأهواز البلحچى موصوفه
اهل الأهواز البلوفه معروفه

مايخون ابدابصاحبه وميعوفه
عبادان يامحله نخله ومايه

المحمّرة ابطيب ووفه امحنايه
محله النخل لوكثر ولله افيايه

مستانسه شيب وشباب ورضعان
المحمّره عدهه ابتسامه اشحلوه
مثل البدر لويبتسم لسمره
الله واكبر صحت أيه امحمرة
بيج النه كل الوفه والسعدان

حبيبتي

○ سعد خسرج آل صكور

غاز لتها وغاز لتني
والغزل ذبني ابحيره
ذوّبت روحي ابهواهه
وطاوعت حظي ابمسيره
اتوسلت فال و منجّم
خايرت سبحة الخيره
وعوّدتها ابقل اعوذ
امن الحسود البيه غيره
صوتها بلبل حديقه
و مارد اگليبي ابصفيره
حلوه مشيتها ابأناني
ابخدها تتلجلج الليره
بت ملوك و بت دلال
و تحمل اطباع الأميره
اتجننت و تحزّميت
و زامطيت الها العشيره
والله ما خليها سكته
ولحچي بل چلمه الأخيره
عاشگ اهوازي الجميله
ولاحيات ابغير ديره

هناك فرق!

هناك فرق كبير بين الديموقراطية والديكتاتورية. الديموقراطية نظام اجتماعي يؤكد قيمة الفرد وكرامة الشخصية الأنسانية ويقوم على أساس مشاركة أعضاء الجماعة في ادارة شئونها. وقد تكون الديموقراطية سياسية وهي أن يحكم الناس أنفسهم على أساس من الحرية والمساواة لاتميز بين الأفراد بسبب الأصل أو الجنس أو الدين أو اللغة. ولكن الديكتاتورية تتركز السلطات في يد فرد واحد دون الأستناد إلى قوانين معينة ويخضع له المحكومون بدافع الخوف. ويمارس الحكم الديكتاتوري عادة لصالح جماعة محدودة ويحاول الديكتاتوريون المحدثون صبغ حكمهم بصبغة دستورية يعتمدون على حزب رسمي وشرطة سرية ودعاية واسعة.

محاكمة محناباد

○ نجوى هاشم پور ـ آبادان

ذات ليلة، هاجم لص بيت أحد الأغنياء في قرية محناباد، وسرق منه أموالا كثيرة، فحضر رجال الشرطة وفتشوا القرية حتى عثروا على اللص، وقدموه للمحاكمة.

تجمع الناس في ساحة القرية، واختاروا من بينهم قاضياً، أجلسوه على منصة مرتفعة، وجلسوا من حوله، ليشاركوه في تحقيق العدالة.

اسمع القاضي إلى شكوى صاحب البيت، ثم التفت إلى اللص وسأله: «والإن... ما هو دفاعك عن نفسك؟».

قال اللص: «في الحقيقة انني لست مسئولا عن هذه السرقة. وإنما البناء الذي بنى البيت هو المسئول... لأنه أقام جدراناً ضعيفة هشة، فاستطعت أن أَقبها وأدخل منها. فلو أنه أقام جدراناً قوية متماسكة، لما تمكنت من اقتحام البيت وسرقة أموال هذا الرجل».

قال الناس: «معقول، معقول... الذي بنى البيت هو المسئول الحقيقي»!!

وافق القاضي، وأمر باستدعاء البناء، وقال له: «هذا اللص يقول إنك المسئول عن سرقة أموال هذا الرجل، فما هو دفاعك عن نفسك؟».

قال البناء: «إن الذنب في الحقيقة ليس ذنبي أنا. وإنما هو ذنب العامل الذي خلط الأسمنت، لأنه كان مهملاً، فخلطه خلطاً رديئاً، فلم تتماسك حجارة الجدران وانهارت بسهولة».

هتف الناس: «نعم، نعم، العامل الذي خلط الأسمنت هو المذنب الحقيقي»!!

أمر القاضي بإحضار العامل، وقال له: «أنت متهم بالإهمال في خلط الأسمنت... فما هو دفاعك عن نفسك؟».

قال العامل: «إن المجرم الحقيقي في هذه القضية هو صانع الوعاء الفخار الذي كنت أخلط فيه الأسمنت، لأنه صنعه مشقفا، فتسرب منه الماء، فلم يختلط الأسمنت جيداً».

صاح الناس: «فعلاً، فعلاً، صانع الوعاء الفخار هو المجرم الحقيقي»!!

فاستدعى القاضي صانع الفخار، وقال له: «لقد تمكن اللص من سرقة أموال هذا الرجل بسبب صناعتك الرديئة... فما هو دفاعك عن نفسك؟».

قال الصانع: «ربما كانت صناعتي رديئة، لكن الجاني الحقيقي هو ذلك الحمال الذي كان يقفز ويصيح في الطريق، فانشغلت مشاهدته، فتشقق الوعاء مني».

صاح الجميع: «حقاً، حقاً، الحمال الذي كان يقفز ويصيح في الطريق هو الجاني الحقيقي»!

حضر الحمال أمام القاضي فقال له: «اتضح لنا أنك الجاني الحقيقي... فما هو دفاعك عن نفسك؟».

قال الحمال: «في الواقع ان المتسبب الحقيقي لهذه السرقة هو صائغ الذهب، لأنه كلفني أن أنقل له بعض الصناديق إلى بيته، لكن أحد الصناديق سقط مني على قدمي، فأوجعني، فرحت أقفز وأصيح من شدة الألم، فلولا صناديق صائغ الذهب، ما وقعت السرقة».

انطلق الجميع يقولون: «صحيح، صحيح، صائغ الذهب هو المتسبب الحقيقي»!!

أمر القاضي بإحضار صائغ الذهب، وقال له: «لقد أجمعت الآراء على أنك المتسبب في سرقة مال هذا الرجل، فما هو دفاعك عن نفسك؟».

وقف الصائغ صامتاً لا يرد.

فقال القاضي محذراً: «إذا لم تدافع عن نفسك، عاقبناك بتهمة التسبب في سرقة أموال هذا الرجل».

لكن الصائغ لم يجد كلمة واحدة يدافع بها عن نفسه.

فقال القاضي: «بذلك تثبت مسئوليتك عن السرقة، وسنعاقبك بالجلد عشر جلدات، والطرد من القرية».

فاندفع الناس كلهم يصيحون: «كلا، كلا، إنه الصائغ الوحيد في قريتنا، ولن نقبل أبداً أن يُطرد منها، أرجوك أيها القاضي، أوقف تنفيذ هذه العقوبة».

قال القاضي معترضاً: «لا يجوز أن تقع جريمة سرقة، ثم لا يعاقب عليها أحد».

رد أهل القرية في الحال: «هذا صحيح، هذا صحيح، ليس من العدل أن تمر الجريمة بلا عقاب، لكننا لا يمكننا الاستغناء عن صائغ الذهب»!!

وانشغل الجميع في البحث عن مخرج من هذه الورطة، حتى قام أحدهم وقال: «أقترح أن نقبض على أول رجل غريب يمر بقريتنا، ونجلده عشر جلدات، ثم نطرده، وبذلك نكون قد نفذنا العقوبة، وأبقينا صائغ الذهب».

تصايح الجميع: «نعم، نعم، بذلك نكون قد حققنا العدالة»!!

فقال القاضي بوقار: «إنه حل في غاية الحكمة»!!

ثم أعلن قائلاً: «حكمت المحكمة بالقبض على أول غريب يمر بالقرية، وجلده عشر جلدات، ثم طرده منها ثانية».

بذلك انتهت المحاكمة، وانصرف الناس راضين، مطمئنين إلى تحقيق العدالة لكن خبر هذه المحاكمة العجيبة انتشر بين القرى المجاورة، فتجنب الناس المرور بقرية محناباد، حتى تدهورت أحوالها، وهجرها أغلب سكانها.

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
١								■
٣				■				
٣					■			
٤	■						■	
٥			■			■		
٦		■				■		
٧						■		■
٨		■		■	■			

▣ افقياً:

١ـ شاعر أهوازى راحل
٢ـ وزنٌ شعري ـ وعاء يدق فيه الطعام
٣ـ من أسماءالله الحسنى ـ عندما
٤ـ مكتوب
٥ـ ألف من الدهر فى ألفيه طاهر القيم ـ تنشق الرايحه ـ زرعنا ماطلع
٦ـ أول الأنبياء ـ أصاب
٧ـ طرفه أونكته
٨ـ ثمن.

▣ رأسياً:

١ـ أعتقال ـ ام النبى محمد(ص)
٢ـ أسم مدينه خورمشهر قبل عام ١٣١٤
٣ـ اسم عشيره من عشاير كعب ـ شَتَمَ
٤ـ أيام نكبة الحسين(ع)
٥ـ اسم كاتب مصرى معروف ـ نظرة سريعة أو خاطفة
٦ـ ذاهل ومتفرق الخاطر
٧ـ نهار ـ براق
٨ـ جرس.

در مصاحبه با «رأی ملت»

دکتر اقبالی: اقتصاد خوزستان ستون اصلی اقتصاد کشور است و بی‌توجهی به آن، ضربه جبران ناپذیری بر ما وارد می‌سازد



- جناب آقای دکتر اقبالی نظرتان در مورد نقش خوزستان در اقتصاد کشور چیست و مسئلهٔ بازسازی آنها را چگونه ارزیابی و تحلیل می‌کنید؟

مطالعهٔ زندگی اقتصادی مردم خوزستان را می‌باید در دو مقطع زمانی مورد مطالعه قرار داد که شامل:

۱- مطالعهٔ شرایط زندگی و معیشتی مردم در قبل از جنگ.

۲- مطالعهٔ شرایط زندگی اقتصادی مردم خوزستان بعد از جنگ و دورهٔ بازسازی آن مناطق در کشور است.

در گذشته این منطقه (خوزستان) به عنوان یک قطب مهاجرپذیر کشور مطرح بود و سیل مهاجران که عمدتاً برای اشتغال در بخشهای صنعتی که متکی بر صنعت نفت بود بسوی دو شهر خرمشهر و آبادان که دارای شرایط ویژه و استثنائی هستند روانه شده بودند. زیرا آبادان نه فقط به دلیل موقعیت اقتصادی بلکه به لحاظ سیاسی و موقعیت جغرافیایی نیز از اعتبار خاصی برخوردار بود. نقش تعیین کنندهٔ این شهر و پالایشگاه عظیم آن در جنگ جهانی دوم و حوادث شهریور ۱۳۲۰، محوریت این شهر در ملی شدن صنعت نفت و خلع ید آن در آخرین روزهای دههٔ ۲۰، مأمن انقلابیون و مبارزان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و نقش اساسی آن در اعتراضات و اعتصابات بخصوص در بخش صنایع نفتی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، آبادان را به کانونی مهم در عرصهٔ سیاست در کشور و ممتاز در جنوب آن تبدیل کرده بود.

در طی هشت سال جنگ، آبادان به عنوان بزرگترین شهر مرزی به طور مستقیم درگیر جنگ شد و متأسفانه جنگ تحمیلی و حملهٔ عراق به ایران بر پیکرهٔ اقتصادی کشور ضربات جبران ناپذیری را وارد آورد و این ضربات مستقیماً ابتدا بر پیکرهٔ اقتصاد خوزستان وارد و از آنجاکه بخش عظیمی از درآمدهای کشور بر پایهٔ درآمدهای نفتی پایه گذاری شده بود و به دلیل اولیٰ به خوزستان پیوند خورده و متصل بود.

ضربات وارده بر اقتصاد خوزستان مستقیماً اقتصاد ملی را تحت تأثیر خود قرار داد به خصوص خارج شدن آبادان به عنوان یک منطقهٔ صنعتی و خرمشهر به عنوان یک منطقهٔ تجاری و بندری از اقتصاد ملی قابل جبران نبود.

اما دوران بازسازی نیز نتوانست آرزوی مردم این دیار، بازگشت به رونق و آبادی گذشته شهر را تحقق بخشد. دلایل متعددی در این خصوص به نظر می‌رسد که شامل موارد زیر است.

۱- انتقال جریانها و موقعیتهای اقتصادی از آبادان به نقاط دیگر (بخش صنعت نفت)

۲- اضمحلال قدرت نفت و جایگزین نشدن آن

۳- ناکارایی مدیریت شهری

۴- سیاستهای واگذاری زمین

۵- ناهنجاریهای اجتماعی

۶- سیاستهای بازسازی

آبادان و خرمشهر به دلیل وجود شرایط ویژه و استثنائی بالاترین درصد شهرنشینی در سطح کشور را به خود اختصاص داده بود و به دلایل مختلف از جمله سرمایه گذاریها در این دو شهر بسیار بالا بود.

در این منطقه آمار سواد در سطح بسیار بالایی قرار داشت، به نحوی که در سال ۱۳۵۵ بالاترین درصد باسوادی کشور همراه با تهران را، آبادان به خود اختصاص داده بود.

اما آنچه که مردم خوزستان از بازسازی مناطق جنگی انتظار داشتند، بازسازی منازل مسکونی نبود که آن هم به صورت ناقص انجام شد بلکه بازساخت بدنهٔ اقتصادی منطقه بود که این امر صورت نگرفت.

بازسازی مناطق آسیب دیده جنگی از جمله شهرستان آبادان بدون مطالعات اولیه صورت گرفت و عملاً یکسال قبل از انتشار اولین گزارش نهایی خسارات جنگ تحمیلی از سوی سازمان برنامه و بودجه، بازسازی آغاز به فعالیت کرد، نبود تجربه در کشور خصوصاً سیستم اداری - مالی با پدیدهٔ بازسازی مناطق آسیب دیده جنگی، نبود کارشناس کافی و به کار نگرفتن افراد با سابقهٔ کار اجرایی در این خصوص سبب تغییرات زیاد و عجیب در سیاستهای در پیش گرفته شده در سالهای اخیر وضعیت به جایی رسید که خسارات پرداختی به منازل مسکونی تقریباً برابر قیمت بازاری ملک مورد نظر شد.

به عبارت دیگر افراد به راحتی (و فقط با ارتباط اداری) و بدون پرداخت هیچ گونه وجهی می‌توانستند مالک مناطق آسیب دیده شوند.

این موضوع بسیار طبیعی به نظر می‌آید. زیرا مردم با رقم پرداختی از سوی سازمان بازسازی قادر به جبران خسارتهای فیزیکی یاد شده نبودند و اصلاً با توجه به قیمت زمین و مسکن در شهرستان، بازسازی مناطق با تحلیل هزینه - فایده بخش خصوصی عقلایی به نظر نمی‌رسید.

در گزارش سازمان برنامه و بودجه متوسط درصد خسارت وارده به مناطق شهری آبادان را ۵۰ درصد و شهر اروند کنار را ۱۰۰ در صد برآورده شده بود.

در حالی که آخرین و بیشترین رقم پرداختی بابت مرمت یک بنای آسیب دیده از هشت میلیون ریال تجاوز نمی‌کرد.

یک نگاه کلی به سیمای دو شهر آبادان و خرمشهر گویای حقایق تلخی از این واقعیت است. آنگاه که به عمق مسئله و تحلیل مسائل اجتماعی و بررسی میزان انحرافات اجتماعی و نرخ بیکاری این دو شهر توجه می‌کنیم به آمار تأسف بار بیشتری خواهیم رسید.

بیکاری یکی از ناهنجاریهای موجود است که قسمت قابل توجهی از آن معلول مهاجرت روستاها به شهر بود.

پایان یافتن بازسازی و تزریق نشدن منابع پولی بسان سالهای گذشته رکود چشمگیری در شهرستان ایجاد کرده است.

این موضوع سبب بالا رفتن نرخ بیکاری به حدود ۳۰ در صد شده است که به طور طبیعی عوارض و مشکلات اجتماعی ناشی از آن را به دنبال خواهد داشت.

به طور مثال در حالی که جمعیت شهرستان آبادان هنوز به رقم قبل از جنگ تحمیلی نرسیده است، تعداد زندانیان موجود در تنها زندان شهر آبادان به حدود ۲ برابر رسیده است.

این در حالی است که پدیدهٔ بیکاری در مناطق مرزی کشور به جز ابعاد اقتصادی اجتماعی، ابعاد امنیتی خاصی پیدا می‌کند که آسیبهای آن گاهی شکننده‌تر از ابعاد دیگر است.

انتخاب مناطق جنوبی و مشخصاً آبادان و ماهشهر برای توسعه و صدور فراورده‌های نفتی در گذشته بی دلیل نبوده است، بلکه آبادان بزرگترین و موفقترین شهر شرکتی در خاورمیانه است که به دلیل قدرت صنعت نفت ایجاد شد.

از جمله ویژگی آن وجود بخش نفت به عنوان بخش پایهٔ اقتصاد شهری است. قبل از جنگ تحمیلی پالایشگاه آبادان و امکانات جانبی آن نقش تعیین کننده‌ای در فضای صنعت نفت کشور داشت.

همچنین با توجه به شرایط جغرافیای این مناطق، و نزدیکی به ذخائر نفتی و همچنین دسترسی به آبهای شیرین و همین طور دسترسی آسان به آبهای آزاد دنیا از طریق خلیج فارس مد نظر بوده است که بهترین مناطق برای توسعهٔ صنایع نفت و پتروشیمی را بوجود آورده است.

لذا بعد از اتمام جنگ، سرمایه گذاری در نقاط دیگر به اعتقاد بنده زیر سؤال رفته است و مغایر با داده‌های مربوط به مکان‌یابی سرمایه گذاری است.

یکی از دلایل عمده‌ای که شاید موجب انتقال صنایع از این مناطق شد، متأسفانه توجیهاتی است در خصوص ناامنی مناطق مرزی توسط برخی افراد که در ظاهر قضیه درست به نظر می‌آید، لیکن بر خلاف آن سرمایه گذاریهای ملی و بین‌المللی می‌بایست با اهداف امنیت و مصالح ملی صورت پذیرد و آن به منزلهٔ تخلیهٔ مناطق مرزی از جمعیت و سرمایه گذاری نیست.

امنیت ملی کشور ما ایجاب می‌کند که مرزهای خالی از سکنه و مخروبه و متروکه نداشته باشیم، بلکه به نحوی حتی سرمایه‌های خارجی را با کمک همسایگان در این مناطق که آسیب پذیر هستند، متمرکز کنیم تا به این ترتیب ریشه‌های جنگ و تخاصم را با همسایگان به حداقل و در شرایط مطلوب به صفر برسانیم.

جنگ تحمیلی هشت ساله نشان داد که به راحتی در مدت کوتاهی جنگ می‌تواند دهها سال تلاش و کوشش یک ملت را از بین ببرد و خیل جمعیت زُبده و جوان ما را به کام نیستی و زوال بکشاند.

بنابراین نگرش ما در سطح کلان کشور می‌بایست بر اساس برنامه‌ریزی برای صلح و امنیت کشور باشد، با این نگاه عدم سرمایه گذاری در این مناطق کاملاً رد می‌شود.

مناطق آسیب پذیر کشور ما مانند آبادان و خرمشهر دقیقاً مثل روزنه‌ها و شکافهای یک سد هستند که اگر این شکافها و روزنه‌های سد ترمیم و آباد نشوند از همین منطقه و ناحیه، سد شکاف برمی‌دارد و سدی که موجب آبادانی و توسعه اراضی اطراف خود می‌شود سیلی راه خواهد انداخت که تمام مناطق را ویران و نابود می‌کند.

به همین جهت است که نه به دلایل منطقه‌ای یا محلی بلکه به اعتبار مصالح و منافع ملی عرض می‌کنم که به این قسمت از کشور باید توجه شود و در همین راستاست که می‌توان گفت: در بازسازی این مناطق حق به جا نیامده است.

- دکتر اقبالی آیا در مورد سایر سرمایه گذاریها از جمله کشاورزی هم نظری دارید؟

باید گفت: که دو عنصر مهم در کشاورزی آب و خاک است که خوزستان هر دو را خوشبختانه در حد مساعد و مناسب داراست.

خوزستان دارای خاکی است که متشکل از رسوبات رودخانه‌ها و جزء حاصلخیزترین خاکها است و از نظر آب رودخانهٔ کارون مهمترین رودخانهٔ کشور همراه با کرخه جراحی در این منطقه جریان دارد.

به دلایل فوق و شرایط آب و هوایی ما بهترین واریتهٔ خرمای دنیا را در این منطقه می‌توانیم داشته باشیم. بهترین محصولات خرما در جزیرهٔ آبادان، خرمشهر اهواز شادگان و بهبهان به عمل می‌آید.

وجود نخلستانهای وسیع در جزیرهٔ آبادان با ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار اصله نخل در قبل از انقلاب تقریباً ۸۲ در صد از نخیلات آبادان و خرمشهر را تشکیل می‌داد که نزدیک به ۳۰ در صد از کل خرمای کشور در این منطقه تولید می‌شود.

اما از این منبع آنچنان که باید و شاید استفادهٔ مناسب نکردیم، به نحوی که برداشت از یک اصله نخل در این منطقه شاید به ۱/۴ برداشت در سایر کشورها هم نرسد.

این منطقه از گذشته‌های دور، مرکز صادرات خرما بوده است و این نقش را نباید با طرحهای جدیدی که ممکن است وارداتی هم باشد، تحت تأثیر قرار بدهیم.

هم اکنون بخش اعظم نخلستانهای از بین رفته در طول جنگ هنوز آباد نشده‌اند و بخش اعظم دیگر در محدودهٔ نیروهای نظامی است که عملاً کشاورزان امکان استفاده و بهره‌برداری از آنها را ندارند.

در مورد طرح عظیم کشت نیشکر نیز باید گفت: که این طرح تمام شرایط عمومی کشاورزی در منطقه را به هم زده و در گفتارها و مصاحبه با مسؤلان این طرحها طوری عنوان می‌شود که حیات خوزستان به این مسئله بستگی دارد در حالیکه ابتدائی‌ترین اصول یک طرح حمایت مردم و رضایت آنها است به نظر می‌رسد، در این زمینه این طرح اقبال چندانی نداشته و حتی منجر به مناقشاتی نیز در سطوح مختلف شده است.

پس باید ملاحظه کرد که اشکال در کجاست که مردم طرحی را نمی‌پذیرند؟

آلودگیهای کارون ناشی از همین طرح است که به نخلستانهای منطقه زیانهای جبران ناپذیری را زده، ضمن اینکه در کنار کاهش کمیت آب، کیفیت آب هم به طرز شگفت و قابل توجهی تغییر کرده است.

همهٔ این عوامل باعث شده که توسعهٔ نخلستانهای خوزستان که به اعتقاد من هدیهٔ خُداوند به این منطقه بوده و ما نمی‌بایست به این نعمت الهی پشت می‌کردیم، متوقف شده است.

پس می‌توان گفت: در کنار نفت، توسعهٔ نخلستانها و افزایش کیفیت محصولات خرمای منطقه و صنایع جانبی آن به دلیل شرایط مساعد آب و خاک می‌تواند در دستور کار برنامه

محرومان نیاز به همدردی و مساعدت دارند نه توهین

توضیح: هدف از انعکاس دیدگاه یکی از خوانندگان نشریه درباره منطقه کشتارگاه در شماره گذشته، جلوگیری از تکرار تجربه «سیدار اهواز» است که در آن حادثه، اگر از قبل موضوع مورد مطالعه دقیق قرار می‌گرفت، آثار زیانبار آن به حداقل ممکن می‌رسید. تعبیر ما از این اظهارنظر، دفاع از کسانی است که هیچ‌گونه ارتباطی با عوامل تخریبگر جامعه ندارند و تلویحاً آتش‌زدن و تخریب کردن لانه‌های کسانی می‌باشد که با عوامل فوق‌الذکر مرتبط هستند. با این وجود چنانچه تصور بر این است که به مردم شریف و محروم منطقه کشتارگاه آبادان، توهین شده است، «رأی ملت» مسئولیت تمام این نوشته را به‌عهده می‌گیرد و از همهٔ عزیزانی که قربانی محرومیت و تبهکاری دیگران شده‌اند، پوزش می‌طلبد. این نشریه هر آنچه که برای آن در این‌باره ارسال شده است به شکل ذیل منعکس می‌نماید. با این تذکر که رأی‌ملت فقط به انعکاس آراء می‌پردازد.

در مورد تخریب مناطق مگر ما ایرانیان فقط فرهنگ تخریب را به‌جای فرهنگ ساختن و آباد کردن آموخته‌ایم که هرجا قدم بگذاریم آنرا تخریب کنیم، واقعاً جای تعجب است که در مقطعی از زمان که از آن به‌عنوان دوران سازندگی یاد می‌شود سخن از تخریب و آتش‌زدن است.

آیا با اینکار خود بر عملکردهای چنگیزخان مغول، تیمورخان و هلاکو مهر تأیید نزده‌ایم؟!

مگر با تخریب و آتش‌زدن می‌توان مقابل تهاجم فرهنگی و معضلات اجتماعی جامعه ایستادگی کرد؟

مگر نتیجه تخریب ٤٠٠ دستگاه اهواز چه شد؟ سپیدار اهواز را چگونه یافتید؟ اشیاء و اجسام را تخریب کردند، اما مردمان را چه کردند و چه شدند و به‌کجا رفتند؟ فقر فرهنگی و سایر معضلات اجتماعی که ناشی از بیکاری بیش از حد در این مناطق زرخیز می‌باشد، چه شد؟

آقای مرجحی: فرهنگ این مناطق بیمار است یا به عبارت دیگر آنرا کشته‌اند. اگر مبنای ساختن شما را در تخریب و آتش‌زدن بگذاریم، پس در این‌صورت علاوه بر این منطقه سایر مناطق و کل شهر آبادان و استان خوزستان و سیستان و بلوچستان و سایر استان‌ها... را باید تخریب و آتش زد، اما سؤال اینجاست که چرا مناطق و موارد به‌خصوص مدنظر شما و امثال شماست؟ آیا تابه‌حال سؤال شده است که چرا مسئولین شهری تاکنون‌فکر اساسی برای تأمین و مساعدت این منطقه که قدیمی‌ترین منطقه تشکیل شهر آبادان است، ننموده‌اند، در صورت تخریب و تبدیل این منطقه به مرکز تفریحی، چرا نظر ساکنین منطقه را جویا نمی‌شوند؟

مگر پارک و فضای سبز در آبادان کم داریم؟ ایجاد مرکز تفریحی منطقه ابوالحسن به‌عنوان یادمان بازسازی چه ثمری داشت؟ آیا به‌جای ایجاد این موارد بهتر نیست که چند پروژه برای ایجاد فرصت‌های شغلی جهت اشتغال جوانان احداث نماییم؟ چرا فقط این منطقه را تخریب و تبدیل به سایر موارد من درآوردی دیگر می‌کنند؟

اگر چنین است سایر مناطق آبادان نیز چنین وضعیت مشابهی دارند، با این تفاوت که در آنجا خوب کار شده و خدمات ارائه می‌کنند، اما در کشتارگاه کمترین امکانات رفاهی و آسایشی بلکه معمولی و دست و پا افتاده‌ای همچون آسفالت، فاضلاب، روشنایی و غیره هم ارائه نشده است؟

در پاسخ به نکته اول شما باید متذکر شوم که شما در جایی از آتش‌زدن و تخریب سخن می‌رانید و در جایی از آسیب نرساندن به مردم. که این هر دو همدیگر را نقض می‌کنند. زیراکه آتش، تر و خشک را نمی‌شناسد و همه را با هم می‌سوزاند و مهم‌تر اینکه خسارت متوجه از آتش چه‌بسا کمتر از خسارتی است که از طرف شما به آنان تحمیل شده است، زیراکه شما منطقه را بزرگترین فساد خوانده‌اید و این باعث ویرانی درونی و حیثیت و شرف مردمان آن منطقه گردیده است که با توجه به حجب و شرافت و نجابت و شجاعت و غیرت آن مردمان فکر نمی‌کنم به این سادگی‌ها بتوان آن را جبران کرد. مردمی که در بین آنان خانواده‌های محترم شهدا، جانبازان و آزادگان که هر یک به نوبه خود خدمات ارزنده‌ای را در انقلاب و جنگ داشتند، زندگی می‌کنند، جهت یادآوری باید بگویم، اهالی این منطقه در شروع جنگ تحمیلی از آخرین کسانی بودند که در اواخر سال ٦٢ از طرف نیروهای نظامی اجباراً آبادان را ترک نموده و تا آخرین لحظه در شهر مقاومت کردند.

آقای مرجحی با توجه به این موارد در این منطقه، شما شاهد کدام فساد و بی‌حجابی و یا حتی بدحجابی و عدم رعایت احترام متقابل مردم نسبت به‌هم و سایر موازین شرعی و احکام الهی بوده‌اید، که این چنین منطقه را به مرکزیت فساد متهم می‌کنید. آیا تابه‌حال در این منطقه خانه‌های فساد و پارک جوانان بی‌قید و بند کشف کرده‌اید یا در مناطق بالا و مرفه‌نشین شهری؟

شما فساد را در چه می‌بینید؟ مگر شما چشم ندارید و نمی‌بینید که دختران و پسران جوان آبادانی در خیابان‌ها و پارک‌ها و سینماها و سایر مکان‌های عمومی شهر و در ملأ عام دست به چه اعمال و کارهای زشت و ناپسندی می‌زنند و چه لباس‌های زشت و زننده و فاحشی را می‌پوشند که نه فقط شرع اسلام، بلکه هیچ وجدان بیدار و آگاهی آن را نمی‌پسندد و این خود باعث چه خرابی‌ها و پیامدهای فجیع و تباهی فرهنگی خانواده‌ها و هرج و مرج در جامعه‌ای به‌نام جامعه اسلامی مزین شده است، می‌شود. در مقایسه شاید بتوان از ورود موادمخدر در شهر ظرف مدت کوتاهی جلوگیری کرد، اما تهاجم فرهنگی را که به‌جان فرهنگ و افکار جوانان ما در بقیه مناطق شهری افتاده است، چه کنیم؟ واقعاً آتش کدامین شعله‌های گداخته شده سوزنده‌تر است؟ آیا این از دید جنابعالی و سایرین پنهان مانده است.

اما اینکه خواهران و مادران ما در منطقه خود (کشتارگاه) با حجاب و لباسی که فقط در شأن والای آنان است، حجاب خاص خود (عبا) مشغول زندگی در آن منطقه محروم با آن همه محرومیت و با قناعت کامل فرزندانی را تربیت و تقدیم جامعه کرده‌اند، که هر کدام به‌نوبه خود باعث احترام و عظمت و غرور این شهر و استان شده‌اند. فرزندانی که در میان آنان شهید و جانباز و آزاده بوده‌اند، مگر چشم شما کجاست که نمی‌بیند در این منطقه چندین خانواده شهید و جانباز و آزاده در حال زندگی شرافتمندانه هستند، آیا اگر فسادی که شما از آن نام برده‌اید در منطقه وجود داشته باشد، اینان که در جنگ در راه حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی از جان و مال خود گذشتند. اینجا ساکت می‌ماندند؟ در این منطقه حسینیه‌ها و مساجدی برپاست که علی‌رغم عدم بازسازی آنها هرساله کلیه مراسم مذهبی در آنها برقرار می‌شود، چرا باید این مراکز را نادیده گرفت و از آنها به‌عنوان مرکز فساد یاد کنید؟

خوب است بدانید که فرزندان این منطقه با فقر و محرومیت و نداری، مدارج بالایی را در هر سطحی از تحصیلات دانشگاهی طی کرده‌اند. در امر ورزش نیز این منطقه در ساختن جوانان سالم و ورزشکار سهم به‌سزایی داشته است و یکی از پرافتخارترین مناطق ورزشی به‌حساب می‌آید. بازیکنانی چون عبدالزهرا سالمی، جاسم احمد بریهی، کاظم جنامی و غیره نمونه بارزی هستند که از این منطقه پا گرفته و تا سطح تیم ملی فوتبال جمهوری اسلامی ایران رسیده‌اند.

در مورد نکته دوم شما باید عرض کنم که همه مردم شریف آبادان می‌دانند که شبکه‌های فساد و توزیع موادمخدر در کجا هستند. آیا در این منطقه (کشتارگاه) موادمخدر کشت می‌شود؟ مگر وسعت این منطقه چقدر است که کنترل آن برای مأمورین مربوطه غیر ممکن باشد؟ باعث تعجب است که ضربه مهلک زدن را در این یک خیابان کوچک چه آسان می‌توانید وارد کنید، اما ورودی‌های شهری را باز گذاشته‌اید. مهم‌تر اینکه درست مقابل این منطقه یک کلانتری و بوالعجب‌تر از آن وجود ستاد مبارزه با موادمخدر و مفاسد اجتماعی در کنار آن است که خود جزئی از این منطقه به‌حساب می‌آیند. من نمی‌دانم که شما آقای مرجحی فکر می‌کنید که اگر برادران مبارزه با مفاسد اجتماعی می‌دانستند که اینجا چنین وضعی وجود داشت، ساکت می‌ماندند؟

پاسخ خیر باشد یا آری، در هر دو حالت شما در اشتباهید.

نکته سوم اینکه این چنین روش‌هایی راکه شما ذکر می‌کنید، از زمانی‌که ستمگران و جبارانی چون چنگیزخان مغول و تیمورخان و هلاکو با تمام وحشیگری‌های خود نابود شدند و به فنا رسیدند، این روش‌ها نیز به‌همراه آنان در قعر هلاکت و نابودی در تاریخ نفرین شده خود مدفون شدند. این‌چنین روش‌هایی در دورانی‌که از آن به‌عنوان عصر علوم و ارتباطات، تفاهم و گفتگوی تمدن‌ها و سازندگی یاد می‌شود، دیگر جایی ندارند.

خوب است که برای مبارزه با سوداگران افیونی راه چاره را از بیرون و بالاتر بیابیم. زیراکه در قبل از جنگ، این منطقه به‌صورت وسیع وگسترده و از نظر جمعیتی در تراکم بالایی بوده و نسبت به حال چند برابر بوده است، اما گریبان‌گیر این معضل اجتماعی و بدنامی تحمیلی نشده بود، ضمناً ایجاد مرکز فرهنگی نه تنها خوب است، بلکه ما را هم خوشحال می‌کند.

اما درباره نشریه رأی‌ملت (صوت‌الشعب) و مسئول محترم آن جناب آقای دکتر هاشمیان، با توجه به اینکه ظهور نشریه نو رسیده برای ما جوانان آبادانی و دیگر شهرهای استان خوزستان بارقه امیدواری و نوید پیام‌رسانی همدرد و آشنا به مشکلات اجتماعی و معضلات جامعه بیمار ما بوده است، انتظار داریم که مدافع و سخنگوی ما در عرصه قلم و بیان باشند. به‌خصوص اینکه خود جناب آقای دکتر، بارها شخصاً به منطقه آمده و از نزدیک مشکلات و مصائب را شاهد بوده‌اند و با انعکاس آنها در نشریه مردمی صوت‌الشعب حداقل تسکینی برای دردها و آلام مردم این منطقه می‌تواند باشد.

امضاء محفوظ

ادامه از صفحه ۱۳

ریزان کشور قرار بگیرد.

- نقش تجارت در اقتصاد منطقه خوزستان و ارتباط با سایر کشور از دیدگاه شما چگونه است؟

اولویت ارتباط با کشورهای دیگر به ارتباط با سایر همسایگان بر می‌گردد، بنابراین ارتباط با کشورهای همسایهٔ عربی مانند کویت و امارات و حتی کشور همسایه عراق به نظر می‌رسد می‌باید در اولویت برنامه‌های کشور باشد و کاملاً حُسن همجواری در سیاستهای داخلی و خارجی نهادینه شود.

در همین راستا اگر قرار است که ما جاده‌ای تحت عنوان صلح در کشورهای دیگر احداث کنیم بهتر است این جاده بین ایران و عراق احداث شود و طبیعی است به هر میزان مبلغی که به آن اختصاص دهیم، ارزش دارد به دلیل آنکه در راستای منافع ملی و صلح کشور است قابل توجیه می‌باشد و یا اگر قرار است بیمارستانی برای کمک به کشورهای دیگر احداث شود بهتر است این بیمارستان مثلاً در بصره تأسیس شود.

این گونه سرمایه گذاریها همواره با هدف انسانی و اسلامی و در نهایت ایجاد ارتباط بین کشورهای همسایه و پایداری صلح است.

اگر در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کنیم. کشوری ناامن باشد این ناامنی به سایر کشورها هم تعمیم داده می‌شود.

به این ترتیب صلح منطقه‌ای و ارتباط بین همسایگان که یک شکلش ایجاد ارتباط اقتصادی و تجاری است و همچنین سرمایه گذاری مشترک، قدمی در این راستا است.

لیکن در آخر برای کوتاهی مدت پیشنهاد می‌شود:

۱- با فعال کردن بخش بازرگانی خارجی، از طریق مناطق ویژه یا آزاد تجاری، تحرک اقتصادی خاص در جنوب استان خوزستان ایجاد شود.

۲- اعمال سیاست انقباضی واگذاری زمین در جهت افزایش قیمت پایه زمین مسکونی و تجاری و زیباسازی شهر می‌تواند مؤثر واقع شود.

۳- با توجه به تعدد مشکلات موجود، در مناطق آسیب دیده از جنگ تحمیلی از قبیل مشکلات نولر مرزی، وضعیت کشاورزی و صنعتی (بخصوص در بخش صنعت نفت) منطقه و بازرگانی خارجی مدیریت استان از طریق تبدیل فرمانداری آبادان به معاونت در حوزهٔ استانداری خوزستان می‌تواند تحولی در شرایط موجود ایجاد کند.

٤- مدیریت بخش صنعت نفت با تجدید نظر آساسی پیرامون مکان یابی سرمایه گذاریهای این بخش در زمینه‌های پالایش به ملاحظات یاد شده توجه خاص کند.

۵- ایجاد مراکز آموزش عالی و گسترش مراکز موجود می‌تواند به تحول فرهنگی و بازسازی فرهنگی منطقه کمکهای شایان توجهی بکند.

فعال ساختن شاخهٔ جنوبی دانشگاه چمران و ایجاد دانشکده‌های جدید در این شاخه، انتقال کامل دانشگاه صنعت نفت به شهرستان آبادان، ایجاد یک دانشگاه آزاد اسلامی به صورت جامع و گسترش دانشگاه پیام نور می‌تواند نمونه‌هایی از اعمال این سیاست تلقی شود.

لیکن در دراز مدت به نظر می‌رسد به هر شکل ممکن، باید ضریب امنیت و صلح را در این منطقه افزایش داد چراکه آسیب پذیری این منطقه موجب تسری آن در داخل کشور خواهد شد.

به این اعتبار شیب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران با نظریهٔ مصالح امنیتی و افزایش ضریب صلح صورت نگرفته است و تغییر کلی در این نگرش هم موجب تجدید حیات منطقهٔ آبادان - خرمشهر خواهد شد و مهمتر آنکه صلح واقعی و امنیت را به سایر مناطق ایران تا آستانهٔ مرزهای شرقی و شمالی هدایت خواهد کرد.

في رحاب الشهداء



هبط الشهيد سمير إبن محسن إبن المرحوم زاير بچاي الثامري (ثامريون) في أُسرةٍ مؤمنةٍ و متدينة في قرية الثَّوامِر الواقعة على ضفة نهر أروند (شط العرب) و هي إحدىٰ قرىٰ قضاء أروندكنار من مدينة آبادان التي يبلغُ بُعدها عشرة كيلومتراً من المدينة. ترعرع الشهيد في أحضان والده و والدته عندما كان طفلاً صغيراً و كان والده فلاّحاً يحرث الأرض و يزرع النخيل تارةٍ و ملاحاً يخوض البحر و يصيد السمك تارةٍ أُخرىٰ. حيث زرع بذور الحُب و الايمان و التضحية في نفس الشهيد و جعله أنْ يقطف ثمار الشهادة بعد مضي خمسة عشر أعوامٍ من ولادته و علَّمَهُ كيف يخوضُ البحر المتلاطم من أمواج مؤامرات الأعداء كي على دُرَر الحريَّة في يومٍ ما. ما كان قد يبدأ دراسته الإبتدائية حيث حلّقت نسور الحرب على أجواء أوكار مواطنينةً الأبرياء و هاجر مع سائر الطيور المهاجرة من سقط رأسه إلىٰ مدينة ماهشهر و درس المرحلة الإبتدائية هناك و دخل بعد ذلك الى مرحلة المتوسطة و بعد إنهاء دراسته من صف الأول المتوسط و دخوله في الصف الثاني لبأَ لنداءت قائد الأُمة و مؤسس الجمهورية الاسلامية الإمام الخميني(رض) عندما كان يحث أبناء الشعب الايراني المسلم على مواجهة العدوان العراقي الغاشم و

ترك الدرس و المدرسة. بعد تدريبه على السلاح ذهب الى جبهات القتال تطوعاً و دافع عن الاسلام و الوطن. الشهيد سمير ثامريون يعرف مصيره و يتذوق طعم الشهادة يحسُ بها بكل أحاسيسه حيث عندما كان يأتي أُسرته زائراً كان يرنن ألحان الشهادة و عندما يترك الأُسرة متوجهاً الى جبهات القتال كان مبتسماً فرحاً حيث إنه يأمل لقاء ربّه و في وداعه الأخير لأُسرته في ثاني يوم عيد الفطر سنة ١٣٦٧ شمسية قبّل أُمه و أبيه و ذويه و قال لهم سأذهب و لم أرجع بعد هذا إنشاء اللّه و أطلب منكم أنْ تدعوا اللّه عزّ وجل أن يرضىٰ عنّي و يمُنّ علَيّ بالشهادة و يعفو عن سيّئاتي و صدق ما قاله حيث ذهب و بعد مضىٰ كم يومٍ أُستشهد في تاريخ ١٣٦٧/٣/١١ شمسية على أثر انفجار قنبلةٍ يدويةٍ سقطت من يده في متراسه عندما كان يريد أن يقفذها على أحد المغاوير من جيش العدو الذي كان يحتمل تقربه للمتراس من تحت مياه هور العظيم في جزر مجنون و سُتِرَوجهه في جلبات التراب.

اللهم تقبل منا هذا القربان

لك الخُلد مع شهداء الاسلام و نتمنىٰ لأُسرتك الصبر و السلوان يا شهيد

ابوذيات

□ رحيم احمدي آل غزي - شوش دانيال

احـنه للـيجى لينه بسمنه
او للشامت سهم نرمى بسمنه
شجاعه او كرم للسامع بسمنه
الكرم النه العرب واحنه الحميه

* * *

الدهرما ثمن الاشـراف مـرهم
خطه اوخله عسلهم صار مرهم
اوجـرحـه مـانفعله دوه مـرهم
او جبر تحت ذل اهـل الرديـه

* * *

اهيمن وانتخى ابگومى وصالى
نحيل اوما بـعد تـنفع وصـالى
اريد مـنهلى واحـبابى وصـالى
ذكى اوطيب يحسن گلبه عليه

موال بحق سيدعلي العدناني

○ عبدالمهدى رزاق عساكره

يا نجل عدنان يالأطيب نسل نسلاك
يل بيك يهده الفكر لولاك ما نسلاك
كل المحمره طبگ دورگنه هم نسلاك
حيث انته اصل المجديل بيك يعله المجد
فاز آخره ودنيته صافي النيّه المُجد
ويّاك سيدعلي يا ماجد ابن المجد
«ابضيج ورخا ابخدمتك دايم نظل نسلاك»

ابوذيه

وحگ البيت واهل البـيت والبـيت
الغيرك عيب اگولن نـعم والبـيت
دعوه ولحد يـوم المـيت والبـيت
«مقرّي اوياك اصيح وهـاى هـيه»



عندي حچي

○ ابو حسن بديهي من قرية كنعان - الأهواز

عندي حچي مثل البچي و آنه البحچي حيران
اشما اسكتت محد اجه اشخيرك يگلي نحلان
اهتميت وحدي آنه وگمت ودعيت رب القرآن
هئيتلي ورقة و قلم واكتبت لاكن زعلان
اول حرف وين المحب وين الاهل ولخلان
ثاني سطر كلشي اكتبت جور الوكت ول الوان
گلي القدس موللعرب ياهو الفزع لبن افلان
يا هو الفزع لبن القدس شبو بيته النيران
نسوان هانتهه الكفر ما يرحمون ال رضعان
متأسف ال هاى العرب بس تندعي احنه اخوان
ابيوم النفاء كلهه تجي كلهه امنسفة اضرعان
من ماى كل هاذالحچي ماشفت زودة طوفان
ابحين الچنت اكتب قهرادموعي يكتن صفنان
صفنيت و ابضيمي اسكتت قطيت نومه تعبان
بل طيف چن واحد اجه ولطول شطبت ريحان
شنهو الوصف يخسه الوصف اتگولنه قصنه امنلبان
اسئلت منه و معتذر شنهو التريدة ينسان
گلي شفيع الاخرة اعرفته الامل نص شعبان
وشكيت لل مهدي الظلم ال مقدس تهينه العدوان
كل احنه نربي الجيتك كل الشعب و البلدان
كل احنه نربي الجيتك كل الشعب و البلدان

مقطع من قصيدة (ابناءِ الأهواز)

○ نظمها الحاج جبار الطائي

سل المكارم عـن تـاريخ مـاضينا
و سل حروف الليالي عـن مـعالينا
نشيدنا المجد و الانـصاف مـبدئنا
عند اشتداد الوغىٰ تـعلوا اغـانينا
شم الجـهاد شـهودُ غـير خـافية
كـيف اللـقاء و مـا لاقت اعـادينا
فدنس الخصم تاريخاً لنـا و لقـد
ضاقت به الارض ذرعاً من مواضينا
جل العواصف قـارعنا و مـا وهـنت
لنـا عـزائـم او شـلت ايـادينا
فكـيف نـضعف و الاهـواز مـوطننا
ظهر التراب و في الاحضان يـؤيينا
ابـناء اهـواز نـحن بـالوغىٰ اسـد
عن مرتقىٰ المجد شيُ ليس يثنينا
عن القتال فـلم تـضعف لنـا هـممُ
من الغليل كـؤوس النـصر تشـفينا
نـبل عـقائدنا تسـموا فـضائلنا
سـورُ اراقـمنا تسـعىٰ افـاعينا
و مرجع الديـن اذ نـادىٰ لمـعضلةٍ
هب الجـميع نـلبي صـوت داعـينا
ففي الخميني نبراس لـنا و هـدىٰ
و الخامنيُ طـريق المـجد يـهدينا
احفاد عدنان سبطي الرسول فـلن
يأتي الزمـان وليـداً مـثلهم حـينا
تألق النـور فـي الدنـيا بـثورتهم
في الخافقين مـن العـلوي مـطلينا
قد قوضا الشرك و انهارت دمائمة
في المشرقين فسل يافا و حـطينا

آل الرسول بهم تم الهـدىٰ و سـمىٰ
الى الطـباق و فـوق الطـور و السـينا
عشرون مـليون قـد ادلوا بـلا سـئم
للـــخاتمي بأصـوات مـواليـنا
نـال الصـدارة مـرفوداً بـقائدنا
الخـامنيُ بـه بـاها المـلايينا
يا خاتمي فسر رغـم العـدىٰ قـدماً
ارادة العـدل تكـفيك الشـياطينا
ارض الهداية ارض العرب ما برحت
و الناس مـن عـوزٍ تـمت مـراسينا
قـد انـجبت احـمد المـختار امـتنا
اكـرم بـه داعـياً للـنور هـادينا
قد خـصن اللـه فـي القـرآن انـزله
دون البـرية طـراً تـالياً فـينا
يا امة العرب كم تـغضىٰ لكـم مـقل
و ايـدي العـار قـد بـاعت فـلسطينا
فتلكم القدس تشكـو لا مـجير لهـا
اللـه اكـبر مـا ادهـىٰ تـباطينا
هبوا جميعاً فان القدس قـد غـصبت
فـلا هـوانٌ و حـتىٰ المـوت يـفنينا

مجرد لمحة

فى عهد بوش الأول، تم تنظيم «مؤتمر مدريد» الذى انتج مفاوضات عبثيه عقيمه، أدت الى فك الحصار الأقتصادى والسياسى الذى كان مفروضا على «اسرائيل»... ثم الى تطبيع فاختراق وما أدراك ما الاختراق.

... وبعد عشر سنوات يطل علينا بوش الثانى، وبما أن الولد سرأبيه، فان العرب ينتقلون والحال هذه من «بوش» الى بوش، ، وكل «بوش» وأنتم بخير!

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال اول
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
تهران ـ صندوق پستی ۱۷۸-۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۰۷۷۷۲۴-۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال اوّل ـ شماره پنجم ـ اسفندماه ۱۳۷۹ ـ ۱۵۰ تومان

رئیس‌جمهور آینده ایران کیست؟





هاشمی رفسنجانی؛ که در دوران وی حاکمیت ارزش‌های مادی و دور شدن از اصول انقلاب برخلاف انتظار وی شدت بیشتری یافت

مهاجرانی؛ ابرمرد بیان در تاریخ ایران که نسل‌های آینده کارهای وی را بیش از اکنون، ارج خواهند نهاد

به‌نظر می‌رسد بعد از گزارش اخیر خاتمی به مجلس شورای اسلامی، امیدواری‌هایی برای کاندیدا شدن وی شکل گرفته است، اما آیا خاتمی یکبار دیگر رئیس‌جمهور خواهد شد؟ این سؤالی است که ملت ایران در هجدهم خرداد ۱۳۸۰ به آن پاسخ خواهد داد. ولی آنچه که بایستی مطرح گردد و امروز می‌توان آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، این است که آیا خاتمی رقیبی دارد؟ و سؤال دوم اینکه آیا ملت ایران سیاست خاتمی در چهارساله اول ریاست جمهوری وی را تأیید می‌کند؟ پاسخ به این سؤال‌ها مستلزم آن است که شرایطی را برای فضای سیاسی موجود در نظر بگیریم. در میان مخالفان خاتمی به‌نظر نمی‌رسد که رقیب چندان محکمی برای وی وجود داشته باشد. اما در میان دوستان خاتمی کسانی هستند که می‌توانند به‌عنوان رقیب جدی مطرح شوند. از میان آنها شاخص‌ترین فرد، دکتر مهاجرانی وزیر اسبق ارشاد می‌باشد که از پایگاه بسیار خوبی در میان روشنفکران و روزنامه‌نگاران برخوردار است، اما باز هم در برابر این شخص دو سؤال عمده وجود دارد: نخست اینکه آیا مهاجرانی در برابر خاتمی خواهد ایستاد؟ و دوم آیا شورای نگهبان صلاحیت وی را برای کاندیدا شدن تأیید خواهد کرد؟ پاسخ به این سؤال‌ها می‌تواند معادله سیاسی را در ایران امروز به‌طور بنیادی دگرگون سازد. از طرفی دیگر ممکن است در کشور نیروهایی وجود داشته باشند که بخواهند جامعه را به دورهٔ قبل از خاتمی برگردانند. در این‌صورت مهم‌ترین انتخاب احتمالی آنها آقای هاشمی رفسنجانی می‌باشد که دوران زمامداری وی به دوران سازندگی معروف شده است. اگرچه در آن دوران حاکمیت ارزش‌های مادی و دور شدن از اصول انقلاب برخلاف انتظار آقای هاشمی رفسنجانی شدت بیشتری یافت، اما بعضی‌ها استدلال می‌کنند که دوره وی توأم با آرامش نسبی بود. با چنین رهیافتی آیا خود آقای رفسنجانی کاندیدا شدن را قبول خواهد کرد؟ و آیا راهی برای جلوگیری از تکرار تجربه تلخ انتخابات گذشته مجلس شورای اسلامی در شهر تهران وجود دارد؟ جواب مثبت به این سؤال‌ها می‌تواند هاشمی رفسنجانی را به یک رقیب جدی برای خاتمی تبدیل نماید.

از نگاهی دیگر سیاست خاتمی در سه سال گذشته همراه با صبر و مقاومت و رضایت دادن به حداقل‌ها بود. او نتوانست به بسیاری از شعارهای خود جامهٔ عمل بپوشاند، اما در دگرگونی زیربنای فکری جامعه که ریشه‌های چند هزار ساله دارد، تا حدودی موفق بود. اگرچه چنین مسأله‌ای در میان متفکران و برجستگان دانشگاه‌ها ارزشی بیش از ملی شدن صنعت نفت ایران دارد، اما رأی آوردن او در انتخابات آینده و تأیید مجدد افکار وی توسط ملت به این بستگی دارد که چه مقدار می‌تواند اهمیت مسأله فوق‌الذکر را در میان عموم مردم ایران مستدل کند و دورنمای روشنی از آینده براساس آن بسازد. همه اندیشمندان بزرگ می‌دانند که ساختن این چشم‌انداز روشن از آینده، بدون مقدمه تجربه چهارسالهٔ اول ریاست خاتمی امکان‌پذیر نمی‌باشد و به‌همین خاطر او را با جان و دل تأیید می‌کنند.

تأملی درباره یک خبر

روزنامه همبستگی که ادعای ایجاد همبستگی در میان ملت ایران دارد، در شماره روز دوشنبه مورخ ۲۲ اسفند ۱۳۷۹ خود، خبری با تیتر بزرگ در بالای صفحه ورزشی خود چاپ کرده بود که جای بسی تأمل دارد.

این خبر بدین‌صورت بود: «عرب‌ها در برابر پرسپولیس زانو زدند» اگرچه این خبر حکایت از این داشت که یک تیم باشگاهی کشور عربستان سعودی در مسابقات جام باشگاه‌های آسیا در برابر پرسپولیس شکست خورده بود، اما به‌کار بردن واژهٔ «عرب‌ها» این خبر را تنها به کشور عربستان و یک مسابقهٔ ورزشی محدود نمی‌کند. واقعاً باید پرسید که نشریه همبستگی با طرح چنین مسائل اختلاف‌برانگیزی به‌دنبال ارضای کدام نیاز روانی خود است و آیا خبر ندارد که بخش مهمی از ملت بزرگ ایران را عرب‌ها تشکیل می‌دهند. امیدواریم این نشریه که خود را اصلاح‌طلب و هوادار قانون اساسی نشان می‌دهد، جواب قانع‌کننده‌ای برای این‌کار خود داشته باشد.

خبرهای پژوهشی

▫ رساله دکتری آقای رضاعلی محسنی تحت عنوان «مطالعه و بررسی جامعه‌شناختی جرائم گروه‌های قومی در ایران» در برابر هیأت ناظر و اساتید مشاور مورد دفاع قرار گرفت و با نمره بسیار خوب مورد تأیید آنها واقع شد. این پژوهش ضمن اینکه به تعریف اقوام ایرانی می‌پردازد، توزیع جرم در میان آنان را در مقایسه با گروه‌های دیگر جمعیتی مورد مطالعه قرار داده بود. علاقه‌مندان به این نوع پژوهش‌ها می‌توانند جهت مطالعه این رساله به کتابخانه دورهٔ عالی تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی مراجعه نمایند.

▫ پژوهشی تحت عنوان «بررسی علل ازدواج درون‌گروهی اعراب خوزستان اهواز» توسط اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان صورت گرفته است که به کاوش عوامل مؤثر در ازدواج‌های فامیلی اعراب خوزستان می‌پردازد.

هدف از انجام این تحقیق در ابتدا پاسخ به این سؤال اصلی است که چرا اعراب سعی در ازدواج‌های درون‌گروهی دارند و ثانیاً راه‌حلی برای مشکلات ناشی از آن وجود دارد. علاقه‌مندان برای آشنایی بیشتر با این تحقیق می‌تواند به معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مراجعه کنند.

▫ همایشی تحت عنوان «بومی‌گرائی و فرهنگ عمومی» توسط اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کهکیلویه و بویراحمد در تابستان ۱۳۷۸ برگزار شده است که چکیده مقالات آن در کتابچه‌ای به‌نام «روانشناسی اجتماعی تعامل گروه‌های قومی» توسط آقای محمود شارع‌پور گردآوری شده است. علاقمندان به این موضوع می‌توانند از طریق به‌کار بردن کلید واژه‌های هویت قومی، هویت ملی، روانشناسی اجتماعی و گروه‌های قومی در شبکه اینترنت به این تحقیق دسترسی پیداکنند.